

دوران تدارک و انجام
انقلاب سوسیالیستی اکتبر
﴿ ۲ ﴾

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۲/۱۲/۱۳ (۲۰۰۴/۰۳/۰۳ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@tele2.se

صفحه

فهرست

| | |
|----|--|
| ۳ | ۳- <u>وظایف پرولتاریا در انقلاب ما</u> . طرح پلاتفرم حزب پرولتاری |
| ۳ | * جنبه طبقاتی انقلابیکه بوقوع پیوسته است |
| ۴ | * سیاست خارجی حکومت جدید |
| ۵ | * قدرت دوگانه خود ویژه و معنای طبقاتی آن |
| ۷ | * خودویژه گی تاکتیک که از گفته های پیشین ناشی میشود |
| ۹ | * دفاع طلبی انقلابی و معنای طبقاتی آن |
| ۱۰ | * چگونه میتوان بجنگ خاتمه داد؟ |
| ۱۱ | * نوع جدید دولت که در انقلاب ما پدید می آید |
| ۱۴ | * برنامه ارضی و برنامه ملی |
| ۱۶ | * ملی کردن بانکها و سندیکاهای سرمایه داران |
| ۱۷ | * وضع کار در انترناسیونال سوسیالیستی |
| ۲۲ | * ورشکستگی انترناسیونال سیمروالد، - تأسیس انترناسیونال سوم ضروری است |
| | * حزب ما باید چه عنوانی داشته باشد تا از نظر علمی |
| ۲۵ | صحیح باشد و از نظر سیاسی روشن ساختن ذهن پرولتاریا کمک کند؟ |
| ۲۹ | * پسگفتار |
| ۳۱ | * زیرنویسها |
| ۳۱ | * توضیحات |

وظایف پرولتاریا در

انقلاب ما

طرح پلاتفرم حزب پرولتاری

لحظه تاریخی که فعلاً روسیه میگذراند دارای مشخصات اصلی زیرین است:

جنبه طبقاتی انقلابیکه

بوقوع پیوسته است

۱. قدرت حاکمه قدیمی تزاری که فقط نمایندهٔ مشتی ملاک فئودال بود و بر تمام ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) فرمانروائی میکرد در هم شکسته و برافتاده ولی کارش تمام نشده است. سلطنت رسماً نابود نشده است. باند رومانف ها بدسایس سلطنتی خود ادامه میدهد. زمینداری عظیم ملاکین فئودال از بین نرفته است.

۲) قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه جدید یعنی بورژوازی و ملاکین بورژوا شده افتاده است. از این لحاظ انقلاب بورژوا دموکراتیک در روسیه پایان یافته است.

بورژوازی پس از آنکه بحکومت رسید با عناصر علناً سلطنت طلبی که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۱۴ با تقلای بی سابقه خود برای پشتیبانی از نیکلای سفاک و استولپین میرغضب ماهیت خود را آشکار ساخته بودند (گوچکف و سیاستمداران دیگری که از کادت ها (۱۹۹) هم دست راست ترند) وارد بلوک (اتحاد) شد. حکومت جدید بورژوائی لووف و شرکاء کوشید با رومانوف ها در بارهٔ احیاء سلطنت در روسیه به مذاکره پردازد و به مذاکره پرداخت. این حکومت، در حالیکه نیات خود را در پس پردهٔ جملات انقلابی پنهان میدارد هواداران بساط کهن را به مقام های حساس میگذارند. این حکومت میکوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) را حتی المقدور با اصلاحات کمتری به بورژوازی تسلیم نماید. حکومت جدید هم اکنون دست به کار این شده است که به هر وسیله ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده ای و تصرف قدرت از پائین بتوسط مردم - که یگانه تضمین موفقیت های واقعی انقلاب است - جلوگیری نماید.

این حکومت موعد فرا خواندن مجلس مؤسسان را تاکنون حتی معین هم نکرده است. این حکومت دست به ترکیب زمینداری اربابی که پایه مادی تزاریسف فئودال را تشکیل میدهد نمیزند. حتی فکر این را هم نمیکند که عملیات بنگاههای انحصاری مالی، بانکهای بزرگ، سندیکاها و

کارتلهای سرمایه داران و غیره را واری کند، اعمال آنرا برملا سازد و آنها را تحت کنترل خود گیرد.

عمده ترین مقامات وزراتی که دارای اهمیت قطعی است در حکومت جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و دستگاه اداری و کلیه دستگاه ستمگری بر توده ها) به سلطنت طلبان علنی و طرفداران زمینداری بزرگ اربابی تعلق دارد. به کادتها، به این جمهوری طلبان دیروزی، باین جمهوری طلبانی که علی رغم میل خود جمهوری طلب بودند، مقام های فرعی واگذار شده که رابطه مستقیم با فرماندهی بر مردم و بر دستگاه قدرت دولتی ندارد. آ. کرنسکی «ایضا - سوسیالیست» که نماینده ترودویک هاست بجز تخدیر هشیاری مردم و انحراف توجه آنان به کمک عبارات پر سر و صدا هیچگونه نقش دیگری بازی نمیکند.

نظر به کلیه این علل حکومت جدید بورژوازی حتی در رشته سیاست داخلی نیز شایسته هیچگونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی پرولتاریا از آن بهیچوجه جائز نیست.

سیاست خارجی حکومت جدید

۳. در رشته سیاست خارجی، که اکنون بحکم شرایط عینی در درجه اول اهمیت قرار گرفته است، حکومت جدید حکومت ادامه جنگ امپریالیستی یعنی همان جنگی است که باتفاق دول امپریالیستی انگلیس و فرانسه و غیره بخاطر تقسیم غنائم سرمایه داری و اختناق ملت های کوچک و ضعیف انجام میگردد.

حکومت جدید که تابع منافع سرمایه روس و ایضاً تابع حامی مقتدر و ولینعمت این سرمایه یعنی سرمایه امپریالیستی انگلیسی و فرانسویست که ثروتمندترین سرمایه های جهان میباشد، علی رغم تمایلاتی که به صریحترین طرز از طرف اکثریت مسلم ملتهای روسیه بتوسط شورای نمایندگان سربازان و کارگران ابراز شده است، هیچ گام عملی برای موقوف ساختن کشتار ملتها که بخاطر منافع سرمایه داران انجام میگردد، برنداشته است. این حکومت حتی آن قراردادهای سری علناً غارتگرانه ایرا (در باره تقسیم ایران، چپاول چین، غارت ترکیه، تقسیم اتریش، انتزاع پروس شرقی و مستعمرات آلمان و غیره) نیز که آشکارا روسیه را با سرمایه غارتگرانه امپریالیستی انگلیس و فرانسه مربوط میسازد، منتشر ننمود. این حکومت این قراردادها را تأیید کرد و حال آنکه عاقد قراردادهای مزبور تزاریسم بود که طی چند قرن چنان تعدادی از ملتها را مورد چپاول قرار داده و بر آنها ستم روا میداشت که در دوران هیچ جابر و مستبدی سابقه نداشت، این تزاریسم نه تنها بر ملت ولیکاروس ستم روا میداشت بلکه با تبدیل این ملت به جلاد سایر ملل ویرا رسوا و فاسد میساخت.

حکومت جدید پس از تأیید این قراردادهای ننگین و راهزنانه، علی رغم خواست های ملت‌های روسیه که بطور صریحی بتوسط شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان ابراز شده بود، به ملت‌های محارب پیشنهاد متارکه فوری ننمود. این حکومت به کمک اعلامیه ها و عبارات پرتنطنه و پروسدا و پرمطراق ولی بکلی میان تهی خود که دیپلمات‌های بورژوازی برای فریب های زود باور و ساده دل مردم ستمکش همیشه از آن استفاده کرده و میکنند، گریبان خود را خلاص نموده است.

۴. از اینرو حکومت جدید در زمینه سیاست خارجی نه تنها در خور کوچکترین اعتمادی نیست بلکه بعدها هم توقع اینکه این حکومت اراده ملت‌های روسیه را به صلح اعلام نماید، از الحاق طلبی دست بردارد و غیره و غیره، در عمل فقط معنایش فریب مردم، تلقین امیدهای اجرا نشدنی به آنها، تعویق امر تنویر افکار آنها و آشتی دادن غیر مستقیم آنها با ادامه جنگی است که مشخص کننده جنبه حقیقی اجتماعی آن نیات حسنه نبوده بلکه ماهیت طبقاتی حکومتی است که به جنگ مشغولست و نیز رشته ایست که طبقه ایرا که این حکومت نماینده آنست با سرمایه امپریالیستی مالی روسیه، انگلیس، فرانسه و غیره و با سیاست عملی و واقعی این طبقه مربوط میسازد.

قدرت دوگانه خود ویژه و

معنای طبقاتی آن

۵. مهمترین خصوصیت انقلاب ما، خصوصیتی که توجه عمیق نسبت به آن بشکل مؤکدی ضروری است قدرت دوگانه ایست که در همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب بوجود آمده است. این قدرت دوگانه در وجود دو حکومت تجلی میکند: یکی حکومت عمده، حقیقی و واقعی بورژوازی، یعنی «حکومت موقت» لووف و شرکاء که تمام ارگانهای قدرت را در اختیار خود دارد و دیگری حکومت اضافی، فرعی و «کنترل کننده» در وجود شورای نمایندگان کارگران و سربازان پطروگراد که ارگانهای قدرت دولتی در دست آن نیست، ولی مستقیماً بر اکثریت مسلماً قاطع مردم و کارگران و سربازان متکی است.

منشاء طبقاتی این حکومت دوگانه و مفهوم طبقاتی آن عبارت از اینستکه انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه نه فقط تمام بساط سلطنت تزاری را برچید و نه فقط تمام قدرت را بدست بورژوازی داد، بلکه با دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز کاملاً هم مرز گردید. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پطروگراد و سایر شوراهای محلی همانا یک چنین دیکتاتوری (یعنی قدرتی که تکیه گاهش قانون نبوده بلکه نیروی مستقیم توده های مسلح اهالی است) و همانا

دیکتاتوری طبقات نامبرده هستند.

۶. خصوصیت دیگر بینهایت مهم انقلاب روس عبارت از اینست که شورای نمایندگان سربازان و کارگران پطروگراد که چنانکه از اوضاع برمی آید، از اعتماد اکثریت شوراهای محلی برخوردار است، قدرت دولتی را داوطلبانه بدست بورژوازی و حکومت موقتی وی میدهد، داوطلبانه حق اولویت را بوی واگذار مینماید و در باره پشتیبانی از وی با او قرارداد سازش منعقد میکند و نقش خود را به نظارت و کنترل در امر فراخواندن مجلس مؤسسان (که حکومت موقت تاکنون حتی موعد آنرا هم اعلام ننموده است) محدود مینماید.

این کیفیت فوق العاده خود ویژه ای که با این شکل نظیرش در تاریخ دیده نشده، موجب درآمیختن و اختلاط دو دیکتاتوری شده است: دیکتاتوری بورژوازی (زیرا حکومت لووف و شرکاء دیکتاتوری است، یعنی قدرتی است که تکیه گاهش قانون و ابراز قبلی اراده مردم نبوده بلکه تصرف جبری است که بتوسط یک طبقه معین یعنی بورژوازی انجام گرفته است) و دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان (شورای نمایندگان کارگران و دهقانان).

جای کوچکترین شکی نیست که این «درآمیختگی» نمیتواند مدت مدیدی دوام یابد. وجود دو قدرت در یک کشور امکان پذیر نیست. یکی از آنها باید نابود شود و تمام بورژوازی روسیه اکنون با تمام قوا و با تمام وسائل در همه جا فعالیت میکند تا شوراهای نمایندگان سربازان و کارگران را بر کنار سازد، ضعیف کند، به صفر برساند و قدرت یکتائی از بورژوازی بوجود آورد. قدرت دوگانه فقط نموداری از یک لحظه انتقالی در جریان تکامل انقلاب است که در آن انقلاب از حدود یک انقلاب عادی بورژوا – دموکراتیک فراتر رفته ولی هنوز به دیکتاتوری «خالص» پرولتاریا و دهقانان نرسیده است.

مفهوم طبقاتی (و توضیح طبقاتی) این وضع انتقالی ناپایدار از اینقرار است: انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگترین قهرمانی و جانبازی توده ها برای مبارزه با تزاریسم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی سابقه ای از افراد عامی را یکباره به جنبش کشاند.

یکی از مشخصات عمده علمی و عملی – سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد «افراد عامی» است که به شرکت فعالانه مستقل و عملی در زندگی سیاسی و به تشکیل دولت میپردازند.

این موضوع در مورد روسیه کاملاً صدق میکند. روسیه اکنون میجوشد. میلیونها و دهها میلیون افرادی که دهسال تمام از لحاظ سیاسی در خواب بودند و در نتیجه ستمگری مدهش تزاریسم و اعمال شاقه بنفع ملاکین و کارخانه داران منکوب بودند از خواب برخاسته و به صحنه سیاست گام نهادند. حال ببینیم این میلیونها و دهها میلیون چه کسانی هستند؟ قسمت اعظم آنها صاحبکاران خرده پا، خرده بورژواها و افرادی هستند که از لحاظ موقعیت خود بین سرمایه داران و

کارگران روز مزد قرار دارند. روسیه – خرده بورژوازی ترین کشورهای اروپا است. موج عظیم خرده بورژوازی همه چیز را در خود غرق کرده و نه تنها با کثرت عدۀ خود بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فرو کوفته است، بدینمعنی که نظریات خرده بورژوائی را در رشته سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سرایت داده و این محافل را فرا گرفته است. خرده بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است زیرا بشیوه صاحبکاران زندگی میکند نه بشیوه پرولتاری (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی). این خرده بورژوازی از لحاظ نحوه تفکر خود از بورژوازی پیروی میکند.

اعتماد غیر آگاهانه نسبت به سرمایه داران که بدترین دشمنان صلح و سوسیالیسم هستند – صفت مشخصۀ سیاست کنونی توده های روسیه بوده و با سرعتی انقلابی در زمینۀ اجتماعی – اقتصادی یکی از خرده بورژواترین کشورهای اروپائی نشو و نما یافته است. این است پایه طبقاتی «سازش» (تأکید میکنم که آنچه در اینمورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده، بلکه پشتیبانی در عمل، سازش خموشانه و گذشت از قدرت است که از اعتماد غیر آگاهانه ناشی میگردد) بین حکومت موقت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان، سازشی که به گوجکف ها لقمۀ چرب و نرم یعنی قدرت واقعی ولی به شورا مواعید، افتخارات (موقتی و گذرنده)، چاپلوسی عبارت پردازی قول و اطمینان و تعظیم و تکریم کرنسکی ها را – تقدیم داشته است. کافی نبودن تعداد پرولتاریا در روسیه و کافی نبودن آگاهی و تشکل وی نکته ایست که طرف دیگر همان مدال تشکیل میدهد.

تمام احزاب ناردنیکی و منجمله اس ارها همیشه خرده بورژوا بوده اند، حزب کمیته تشکیلاتی (چخیدزه، تسره تلی و سایرین) نیز بهمین منوال؛ انقلابیون غیر حزبی (استکلف و سایرین) نیز ایضا تسلیم این موج شده و یا بر آن فائق نیامده و فرصت اینکار را نیافته اند.

خود ویژه گی تاکتیک که از گفته های

پیشین ناشی میشود

۷. از خود ویژه گی وضع فعلی، که فوقاً ذکر شد، خود ویژه گی دیگری در بارۀ تاکتیک لحظۀ فعلی ناشی میشود که در نظر گرفتن آن برای یک فرد مارکسیست که باید پایه حسابهای خود را بر روی واقعیات عینی یعنی توده ها و طبقات قرار دهد، نه اینکه روی افراد و غیره، لزوم حتمی دارد.

این خود ویژه گی مسئله ایرا در درجه اول اهمیت قرار میدهد که عبارت است از «ریختن سرکه و صفرا در آب شیرین جمله پردازی های انقلابی – دموکراتیک» (این گفته بسیار صائب از

تئودورویچ رفیق همکار من در کمیته مرکزی حزب ما است که در جلسه دیروز کنگره کارمندان و کارگران راه آهن سراسر روسیه در پتربورگ اظهار داشت. کار در رشته انتقاد، توضیح اشتباهات احزاب خرده بورژوازی اس ار و سوسیال دموکرات، آماده و متحد ساختن عناصر حزب آگاه پرولتاری یعنی حزب کمونیست، رهائی پرولتاریا از قید گیجسری «عمومی» خرده بورژوائی.

اینها یک کار «فقط» تبلیغاتی بنظر میرسد. ولی در حقیقت این عملی ترین کار انقلابی است زیرا نمیتوان انقلابی را به پیش راند که متوقف گشته، در عبارت پردازی غرق شده و مشغول «درجا زدن» است و آنهم نه بدان علت که موانع خارجی وجود دارد و نه بدان علت که بورژوازی به قوه قهریه متوسل گردیده است (گوچکف عجالتاً فقط تهدید میکند که علیه توده سربازان به قوه قهریه متوسل خواهد شد)، بلکه بدان علت که توده ها عدم آگاهی توأم با زود باوری از خود نشان میدهند.

فقط با مبارزه علیه این عدم آگاهی آمیخته با زودباوری (و علیه آنهم میتوان و باید منحصرأ بر زمینه مسلکی و اقناع دوستانه و اشاره به تجربه زندگی مبارزه کرد) ما میتوانیم از چنگ عنان گسستگی جمله پردازیهای انقلابی که رواجی تام دارد رها گردیم و خواه آگاهی پرولتاریا، خواه آگاهی توده ها، خواه ابتکار جسورانه و قاطع آنها را در محل ها و نیز عملی ساختن و تکامل و تحکیم خودسرانه آزادی ها و دموکراسی و اصل تملک همگانی کلیه اراضی را پیشرفت دهیم.

۸. تجربه جهانی حکومتهای بورژوازی و ملاکان دو طریقه برای ستمگری بر مردم بوجود آورده است. طریقه اول - اعمال قهر. نیکلای رومانف اول یا نیکلای چماق و نیکلای دوم یا نیکلای سفاک حداکثر آنچه را که انجام آن با این طریقه دژخیمانه ممکن یا غیر ممکن بود به مردم روس نشان دادند. ولی طریقه دیگری هم هست که آنرا بهتر از همه بورژوازی انگلستان و فرانسه که در نتیجه یک سلسله انقلابهای کبیر و جنبشهای انقلابی توده ها «آزموده شده اند» ساخته و پرداخته است. این طریقه عبارتست از فریب، چاپلوسی، عبارت پردازی، هزاران هزار وعده و وعید، صدقه های ناچیز، گذشتههای بی اهمیت و حفظ آنچه که دارای اهمیت است.

خود ویژه گی لحظه فعلی در روسیه - سرعت سرگیجه آور انتقال از طریقه اول به طریقه دوم یعنی انتقال از اعمال قهر علیه مردم به چاپلوسی در مقابل مردم و فریب آنان با وعده و وعید است. میلیوکف و گوچکف نظیر گریه واسکا در داستان معروف (۲۰۰) نصایح آشپز را گوش میکنند ولی از خوردن دست برنمیدارند. آنها حکومت را در دست دارند، منافع سرمایه را حراست مینمایند، بخاطر سرمایه روس و انگلیس و فرانسه به جنگ امپریالیستی مشغولند و در مقابل نصایح «آشپزهائی» نظیر چخیدزه، تسره تلی، استکلف، که تهدید میکنند و انصاف میخواهند و قسم میدهند و التماس میکنند و طلب مینمایند و اعلام میدارند، - گریبان خود را با وعده و وعید، سخن سرائی و عبارات پرآب و تاب خلاص میکنند... آری گریه واسکا نصایح را گوش

میکنند ولی از خوردن دست بر نمیدارد.

عدم آگاهی توأم با زود باوری و زود باوری غیر آگاهانه بخصوص از طرف پرولتارها و دهقانان تهیدست که زندگی (یعنی وضع اجتماعی - اقتصادی آنان) به آنها می آموزد بسرمایه داران اعتماد نداشته باشند، بطور روز افزونی راه زوال خواهد پیمود.

سران خرده بورژوازی «باید» اعتماد به بورژوازی را به مردم بیاموزند. پرولتارها هم باید عدم اعتماد نسبت به بورژوازی را به مردم بیاموزند.

دفاع طلبی انقلابی

و معنای طبقاتی آن

۹. دفاع طلبی انقلابی را باید بزرگترین و روشنترین تجلی آن موج خرده بورژوازی دانست که «تقریباً همه چیز» را در خود غرق کرده است. همین دفاع طلبی است که بدترین دشمن پیشرفت جنبش و موفقیت انقلاب روس میباشد.

هرکس بدان گرفتار شد و نتوانست خود را خلاص کند، - برای انقلاب حکم مرده را خواهد داشت. ولی توده ها طور دیگری بدان گرفتار میشوند تا رهبرانشان و طور دیگر، یعنی با سیر تکاملی دیگر و شیوه دیگری نیز خود را از آن خلاص مینمایند.

دفاع طلبی انقلابی از طرفی ثمره فریب توده های متوسط بورژوازی و ثمره عدم آگاهی توأم با زود باوری دهقانان و بخشی از کارگران و از طرف دیگر - معبر منافع و نظریات صاحبکار کوچک است که تا درجه معینی در امر الحاق اراضی و عوائد بانکی ذینفع است و سنن تزاریسم را که با جلادی نسبت به ملل دیگر، ولیکاروس ها را فاسد میکرد، مانند «مقدسات» خود حفظ و حراست مینماید.

بورژوازی غرور شایسته ایرا که انقلاب بوجود آورده ملعبه خویش قرار داده مردم را فریب میدهد و قضیه را چنین جلوه گر میسازد که گوئی در نتیجه طی این مرحله انقلاب و تعویض سلطنت تزاری با شبه جمهوری گوچکف و میلیوکف، جنبه اجتماعی و سیاسی جنگ نیز برای روسیه تغییر کرده است. مردم هم - موقتاً - اینموضوع را باور کرده اند و این تا درجه مهمی در نتیجه وجود خرافات قدیمی است که آنها را وادار میسازد در روسیه بهر ملت دیگری بجز ملت ولیکاروس بمشابه چیزی شبیه به ملک طلق یا تیول ولیکاروسها بنگرند. تأثیر عمل رذیلانه تزاریسم در مورد فاسد ساختن ولیکاروسها و خودادن آنها به اینکه سایر ملتها را از خود پست تر شمرده و «بحق» متعلق به ولیکاروس ها بدانند، نتوانست دفعتاً زائل گردد.

ما باید بتوانیم این مطلب را بتوده ها توضیح دهیم که شاخص جنبه اجتماعی و سیاسی جنگ

«حسن نیت» افراد و دستجات و حتی توده های مردم نبوده، بلکه وضع طبقه ایست که جنگ میراند، سیاست این طبقه است که جنگ ادامه آن می باشد، ارتباطات سرمایه است که نیروی اقتصادی حکمفرمای جامعه معاصر می باشد و بالاخره جنبه امپریالیستی سرمایه بین المللی و تابعیت مالی و بانکی و دیپلماتیک روسیه از انگلستان و فرانسه و غیره است. توضیح این نکته از روی لیاقت و بشکل قابل فهم برای توده ها کار آسانی نبوده و انجام آن بدون ارتکاب اشتباه از عهده هیچیک از ما دفعته ساخته نیست.

ولی جهت و یا بعبارت صحیح تر مضمون کار ترویجی ما باید این و فقط همین باشد. کوچکترین گذشت نسبت بدفاع طلبی انقلابی خیانت بسوسیالیسم و امتناع کامل از انترناسیونالیسم است، اعم از اینکه این عمل با هرگونه عبارات زیبا و یا ملاحظات «عملی» توجیه گردد.

شعار «مرده باد جنگ» البته صحیح است ولی این شعار خود ویژه گی و وظائف زمان و لزوم طور دیگر برخوردار نمودن با توده وسیع را در نظر نمیگیرد. این شعار بعقیده من شبیه به شعار «مرده باد تزار» است که مبلغ ناشی «روزگار گذشته» صاف و ساده با آن به ده میرفت – و کتک کافی نوش جان مینمود. هواداران توده ای بدفاع طلبی انقلابی افراد پاک نیتی هستند، نه از جنبه شخصی بلکه از جنبه طبقاتی، بدینمعنی که آنها به طبقاتی تعلق دارند (کارگران و دهقانان تهیدست) که واقعاً از الحاق طلبی و اختناق ملت های بیگانه چیزی عایدشان نمیشود. اینها آن بورژواها و آقایان «روشنفکران» نیستند که خیلی خوب میدانند تا سیادت سرمایه نفی نشده نمیتوان از الحاق طلبی دست کشید و بدون دغدغه خاطر توده ها را با الفاظ زیبا، وعده های بیحساب و نویدهای بیشمار فریب میدهند.

هواداران توده ای بدفاع طلبی انقلابی به قضیه با نظری ساده و عامیانه می نگرند: «من خواهان الحاق اراضی دیگران نیستم، آلمانی بجان من «افتاده است»، پس من از یک امر حق دفاع میکنم نه از فلان یا بهمان منافع امپریالیستی». برای چنین شخصی باید توضیح داد و باز هم توضیح داد که اینجا مطلب برسر تمایلات شخصی او نیست بلکه بر سر مناسبات و شرایط توده ای، طبقاتی و سیاسی و ارتباط جنگ با منافع سرمایه و شبکه بین المللی بانکها و غیره است. فقط یک چنین مبارزه ای علیه دفاع طلبی – مبارزه جدی است و موفقیتی را وعده میدهد که اگر خیلی سریع هم نباشد مسلم و پایدار خواهد بود.

چگونه میتوان بجنگ خاتمه داد؟

۱۰. بجنگ نمیتوان «طبق دلخواه» خاتمه داد. نمیتوان طبق تصمیم یکی از طرفین به جنگ خاتمه داد. بجنگ نمی توان آنطور خاتمه داد که یک سرباز دفاع طلب میگفت، یعنی «با فرو

کردن سرنیزه بزمین».

بجنگ نمیتوان با «سازش» بین سوسیالیستهای کشورهای مختلف، با «برآمد» پرولتارهای کلیه کشورهای و با «اراده» ملتها و غیره خاتمه داد. عباراتی از این قبیل که سرپای مقالات جراید دفاع طلب و نیمه دفاع طلب و نیمه انترناسیونالیست و همچنین قطعنامه ها و بیانیه ها و مانیفست های بیشمار و نیز قطعنامه های شورای نمایندگان سربازان و کارگران را پر کرده است - چیزی نیست جز آرزومندیهای پوچ ساده لوحانه و خیر اندیشانه خرده بورژواها. زیانبخش تر از عبارت پردازیهائی نظیر «آشکار ساختن اراده ملتها نسبت به صلح» - و نوبه برآمد انقلابی پرولتاریا (پس از پرولتاریای روس «نوبه» پرولتاریای آلمان است) و غیره و غیره چیزی نیست. اینها همان شیوه لویی بلان و تخیلات شیرین و بازی با «کارزارهای سیاسی» و عملاً همان تکرار داستان گریه واسکاست.

جنگ مولود اراده شرارت بار سرمایه داران درنده خو نیست، گرچه بدون شک فقط بنفع آنها انجام میگردد و فقط بر ثروت آنان میافزاید. جنگ مولود تکامل نیم قرنی سرمایه جهانی و میلیاردها رشته و ارتباطات آنست. بدون برانداختن قدرت سرمایه و بدون انتقال قدرت دولتی به طبقه دیگر یعنی پرولتاریا، نمیتوان از جنگ امپریالیستی بیرون جست و نمیتوان بیک صلح دموکراتیک و غیر تحمیلی نائل آمد.

انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷ در روسیه آغاز تبدیل جنگ امپریالیستی بجنگ داخلی بود. این انقلاب گام اول را برای قطع جنگ برداشت. فقط گام دوم، یعنی انتقال قدرت دولتی بدست پرولتاریا، میتواند قطع این جنگ را تأمین نماید. انجام این امر آغاز «شکافتن جبهه» در مقیاس جهانی، شکافتن جبهه مصالح و منافع سرمایه در تمام جهان خواهد بود و فقط با شکافتن این جبهه است که پرولتاریا میتواند بشر را از دهشتهای جنگ رهائی بخشد و از نعمات صلحی پایدار برخوردارش سازد.

و انقلاب روس با ایجاد شوراهای نمایندگان کارگران، پرولتاریای روسیه را هم اکنون به این «شکافتن جبهه» سرمایه کاملاً نزدیک نموده است.

نوع جدید دولت که در

انقلاب ما پدید می آید

۱۱. مفهوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و غیره درک نشده و این نه فقط از آن لحاظ است که معنای طبقاتی شوراها و نقش آنها در انقلاب روس برای اکثریت اشخاص روشن نیست بلکه علاوه بر آن از آن لحاظ است که شوراها شکل جدید و یا بعبارت صحیحتر نوع

جدیدی از دولت هستند.

کاملترین و مترقی ترین نوع دولتهای بورژوائی جمهوری دموکراتیک پارلمانی است که در آن قدرت به پارلمان تعلق دارد و ماشین دولتی، دستگاه و ارگان اداری آن از نوع معمولی است: ارتش دائمی، پلیس و مأمورین دولت که عملاً تعویض نشدنی و دارای امتیاز هستند و مافوق مردم قرار دارند.

ولی عصرهای انقلابی، از پایان قرن نوزدهم ببعده، نوع عالیتری از دولت دموکراتیک را ایجاب مینماید که بقول انگلس از بعضی لحاظ دیگر جنبه دولتی خود را از دست میدهد و «دولت بمعنای اخص این کلمه نیست». این دولتی است از نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم و بلاواسطه خود مردم را جایگزین ارتش و پلیس مجزا از مردم مینماید. ماهیت کمون که نویسندگان بورژوازی از آن بزشتی یاد نموده به آن بهتان زده اند و در ضمن، بغلط قصد «معمول داشتن» فوری سوسیالیسم را به آن نسبت داده اند در همین است.

انقلاب روس نیز در سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ درست بایجاد همین نوع دولت دست زد. جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره که بتوسط مجلس مؤسسان کشوری نمایندگان خلقی روسیه و یا بتوسط شورای کل شوراهای غیره متحد شده باشند آن چیز است که هم اکنون بابتکار توده های چندین میلیونی مردم دارد وارد زندگی میشود و این توده ها بابتکار خود بایجاد دموکراسی سبک خود مشغولند، بدون اینکه در انتظار به نشینند تا آقایان پروفیسورهای کادت لوایح قانونی خود را در مورد جمهوری پارلمانی بورژوائی برشته تحریر در آورند و یا فضل فروشان و جامد فکران «سوسیال دموکراسی» خرده بورژوائی نظیر آقای پلخانف و یا کائوتسکی از تحریف آموزش مارکسیسم در مورد مسئله دولت دست بردارند.

مارکسیسم برخلاف آنارشیسم به ضرورت دولت و قدرت دولتی در دوران انقلابی عموماً و از آنجمله در دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم معترف است.

مارکسیسم، برخلاف «سوسیال دموکراتیسم» خرده بورژوائی و اپورتونیستی حضرات پلخانف و کائوتسکی و شرکاء برآنستکه در دوره های مذکور دولت نباید از نوع جمهوری پارلمانی بورژوائی باشد، بلکه باید از نوع کمون پاریس باشد.

فرق عمده نوع اخیر دولت با نوع قدیم بدینقرار است:

رجعت از جمهوری پارلمانی بورژوائی به سلطنت کاریست بس آسان (چنانکه تاریخ نیز ثابت نموده است) زیرا تمام ماشین ستمگری یعنی ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست نخورده باقی میماند. ولی کمون و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره این ماشین را درهم میشکنند و از میان برمیدارند.

جمهوری پارلمانی بورژوازی عرصه زندگی سیاسی مستقل توده ها و شرکت مستقیم آنها را در

ساختمان دموکراتیک سرپای زندگی دولتی محدود نموده و آنها را تحت فشار قرار میدهد. عکس این قضیه در مورد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان صدق میکند.

شوراها آن نوع دولتی را احیاء میکنند که کمون پاریس آنرا طرح می ریخت و مارکس آنرا: «سرانجام شکل سیاسی کشف شده ای که قادر است رهائی اقتصادی رنجبران را عملی سازد» نامید.

معمولاً معترضانه میگویند که مردم روس هنوز برای «معمول داشتن» کمون آماده نیستند، این همان برهان هواداران سرواژ است که میگفتند دهقانان هنوز برای آزادی آماده نیستند. کمون یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان هیچگونه اصلاحی را که موجبات آن خواه در زندگی اقتصادی و خواه در شعور اکثریت قاطع مردم از هر حیث فراهم نشده باشد «معمول نمیدارد» و در صدد نیست «معمول دارد» و نباید هم معمول دارد. هر چه ورشکستگی اقتصادی و بحران ناشی از جنگ شدیدتر باشد بهمان نسبت ضرورت ایجاد کاملترین شکل سیاسی که موجب تسهیل التیام جراحات هولناکی باشد که جنگ به بشر وارد آورده مبرم تر میگردد. هر چه تجربه تشکیلاتی مردم روس کمتر باشد بهمان نسبت با عزمی راسخ تر باید بساختمان تشکیلاتی خود مردم اقدام نمود و تنها به یک مشت سیاست باز بورژوا و کارمندان دارای «مشاغل پرعایدی» اکتفا نورزید.

هر قدر ما موهومات قدیمی مارکسیسم دروعینی را که مورد تحریف آقای پلخانف و کائوتسکی و شرکاء قرار گرفته است زودتر از خود دور کنیم، هر قدر با پشتکار بیشتری به مردم کمک کنیم تا فوراً و در همه جا به تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان پردازند و تمام امور زندگی را بدست این شوراها بسپارند، هر قدر آقایان لووف و شرکاء فرا خواندن مجلس مؤسسان را بیشتر بتعویق اندازند، همانقدر نیز برای مردم آسانتر خواهد بود، (از طریق مجلس مؤسسان و یا بدون آن، در صورتیکه لووف برای مدتی مدید از فرا خواندن آن خودداری ورزد) جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را برای خود انتخاب نمایند. ارتکاب اشتباه در امر ساختمان تشکیلاتی نوین خود مردم در آغاز کار ناگزیر است. ولی بهتر است اشتباه نمود و به پیش رفت تا به انتظار نشست که چه وقت پروفسورهای حقوقدانی که از طرف آقای لووف دعوت میشوند قوانین مربوط به فرا خواندن مجلس مؤسسان و جاودان ساختن جمهوری پارلمانی بورژوائی و اختناق شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را برشتهٔ تحریر در می آورند.

اگر ما متشکل شویم و کار ترویجی خود را با لیاقت انجام دهیم، آنگاه نه فقط پرولتارها بلکه نه دهم دهقانان نیز با احیاء پلیس، مأمورین دولتی تعویض ناپذیر و ممتاز و ارتش مجزا از مردم مخالفت خواهند ورزید. و ماهیت نوع جدید دولت هم فقط همین است.

۱۲. تعویض پلیس با میلیس مردم اصلاحی است که تمامی سیر انقلاب آنرا ایجاب میکند و اکنون در اکثر نقاط روسیه عملی میگردد. ما باید بتوده ها توضیح دهیم که در اکثر انقلابهای

نوع معمولی بورژوازی، عمر چنین اصلاحی بی اندازه کوتاه بوده و بورژوازی، حتی دموکراتترین و جمهوری خواه ترین آن، همیشه پلیس قدیمی تیپ تزاری و مجزا از مردمی را احیاء نموده که تحت فرمان بورژواهاست و مستعد برای هر گونه ظلم و ستمی نسبت به مردم می باشد.

برای جلوگیری از احیاء پلیس تنها یک وسیله وجود دارد: ایجاد میلیس همگانی مردم و آمیختن آن با ارتش (تعویض ارتش دائمی با تسلیح همگانی مردم). در این میلیس باید کلیه افراد مرد و زن بدون استثناء از سن ۱۵ تا ۶۵ سالگی اشتراک ورزند، اگر با این سنین تخمینی بتوان شرکت نوجوانان و کهنسالان را معین ساخت. سرمایه داران باید حقوق کارگران روزمزد و خدمتکاران و غیره را در روزهاییکه آنها بخدمت اجتماعی در میلیس مشغولند پردازند. بدون اینکه زنان نه فقط به شرکت مستقل در زندگی سیاسی بطور کلی، بلکه همچنین به خدمت اجتماعی دائمی و همگانی جلب شوند، نه تنها در باره سوسیالیسم بلکه درباره دموکراسی کامل و پایدار نیز جای سخنی نمیتواند باشد. و اما پاره ای از وظائف «پلیس» نظیر مواظبت از بیماران و کودکان بی سرپرست و مراقبت در تغذیه صحیح و غیره اصولاً بدون برابری حقوق زنان و آنها برابری در عمل نه اینکه فقط روی کاغذ، ممکن نیست بطور رضایت بخشی انجام گیرد.

جلوگیری از احیاء پلیس، جلب نیروی تشکیلاتی تمام مردم به منظور ایجاد میلیس همگانی – اینها است وظایفی که پرولتاریا باید برای حراست و تحکیم و تکامل انقلاب، با خود بمیان توده ها ببرد.

برنامه ارضی و برنامه ملی

۱۳. در حال حاضر ما نمیتوانیم صریحاً بگوئیم که آیا در آتیۀ نزدیک یک انقلاب ارضی نیرومند در دهات روسیه دامن خواهد گرفت یا نه. ما نمیتوانیم بگوئیم تقسیم بندی طبقاتی دهقانان به بزرگان و کارگران روزمزد و دهقانان تهیدست («نیمه پرولتارها») از یک طرف و دهقانان مرفه و میانه حال (سرمایه داران و سرمایه داران خرده پا) از طرف دیگر که در این اواخر مسلماً بر عمق آن افزوده شده است تا چه اندازه عمق دارد. این قبیل مسائل را فقط تجربه حل خواهد کرد و میتواند حل کند.

ولی ما که حزب پرولتاریا هستیم قطعاً موظفیم نه فقط برنامه ارضی را بیدرنگ مطرح نمائیم بلکه در اطراف اقدامات مربوط بکارهای عملی نیز که بیدرنگ قابل اجرا باشد، بمنفع انقلاب ارضی دهقانان در روسیه تبلیغ کنیم.

ما باید طلب کلیه زمینها ملی شود یعنی تمام زمین های کشور به تملک قدرت حاکمه مرکزی در آید. این قدرت حاکمه باید میزان و سایر مشخصات زمینهای را که برای کوچاندن

دهقانان تخصیص داده میشود معین کند و فواینی برای حراست جنگلها و آباد کردن زمینها و غیره وضع نماید و هر نوع میانجیگری بین مالک زمین یعنی دولت و اجاره دار آن یعنی زارع را بدون چون و چرا ممنوع دارد (هر نوع اجاره دادن زمین را ممنوع دارد). ولی تمام اختیار زمین و تمام اختیار تعیین شرایط محلی تملک و بهره برداری باید بهیچوجه در دست ادارات بوروکراتیک نبوده بلکه کاملاً و منحصراً در دست شوراهای ایالتی و محلی نمایندگان دهقانان باشد.

بمنظور بهبود شیوه تولید غله و افزایش میزان برداشت آن و نیز بمنظور بسط اقتصاد راسیونل بزرگ و برقراری کنترل اجتماعی بر آن، ما باید از طریق کمیته های دهقانی بکوشیم از هر یک از املاک ضبط شده اربابی سازمان کشاورزی نمونه وار بزرگی تحت کنترل شورای نمایندگان بزرگان ترتیب دهیم.

برخلاف عبارت پردازی خرده بورژوائی و سیاستی که میان اس ارها، بویژه در یاهه سرائیهای آنان راجع به واحد «مصرف» یا واحد «کار» و «اجتماعی کردن زمین» و غیره حکمفرما است، حزب پرولتاریا باید توضیح دهد که سیستم اقتصاد کشاورزی کوچک در شرایط تولید کالائی توانائی آنرا ندارد که بشر را از فقر توده ها و ستمگری نسبت به آنان رهائی بخشد.

حزب پرولتاریا، بدون منسحب ساختن فوری و حتمی شوراهای نمایندگان دهقانان، باید ضرورت تشکیل شوراهای مخصوصی از نمایندگان بزرگان و شوراهای مخصوصی از نمایندگان دهقانان تهیدست (نیمه پرولتارها) و یا حداقل جلسات مشاوره دائمی نمایندگان دارای یک چنین وضع طبقاتی را بعنوان فراکسیونهای جداگانه یا احزابی در درون شوراهای عمومی نمایندگان دهقانان توضیح دهد. بدون این عمل، تمام شیرین زیانیهای خرده بورژوا مآبانه ناردنیکها درباره دهقانان بطور کلی، تنها پوششی خواهد بود برای فریب توده بیچیز از طرف دهقانان مرفهی که فقط نوعی از انواع گوناگون سرمایه داران را تشکیل میدهند.

برخلاف تبلیغات بورژوا لیبرالی یا صرفاً بوروکراتیک عده زیادی از اس ارها و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان که بدهقانان توصیه میکنند املاک اربابی را ضبط نکنند و پیش از فرا خواندن مجلس مؤسسان دست باصلاحات ارضی نزنند، حزب پرولتاریا باید از دهقانان دعوت نماید بیدرنگ و بنا بابتکار خود اصلاحات ارضی را عملی کنند و طبق تصمیم نمایندگان دهقانان در محلهای خود بیدرنگ به ضبط املاک اربابی پردازند.

نکته ای که در اینمورد دارای اهمیت ویژه ایست تأکید ضرورت افزایش میزان تهیه خواربار برای سربازان جبهه و برای شهرها و نیز قدغن اکید هرگونه زیان و خسارتی به احشام و آلات و ابزار و ماشینها و ساختمانها و غیره و غیره است.

۱۴. در مورد مسئله ملی، حزب پرولتاریا باید مقدم بر هر چیز اصرار ورزد که کلیه ملت ها و اقوام ستمدیده از تزاریسم که بزور جزء این کشور شده و جبراً در داخل حدود و ثغور کشور

نگاهداشته شده یعنی به کشور ملحق گشته اند آزادی کاملشان در جدائی از روسیه اعلام گردد و بیدرنگ بموقع اجرا گذارده شود.

هرگونه اظهاریه و اعلامیه و بیانیه ای درباره استنکاف از الحاق طلبی، چنانچه با اجرای واقعی آزادی جدا شدن توأم نباشد، جز فریب بورژوا مآبانه مردم یا آرزوهای ساده لوحانه خرده بورژوا مابانه چیز دیگری نخواهد بود.

حزب پرولتاریا میکوشد دولت حتی المقدور بزرگتری بوجود آورد، زیرا این امر برای رنجبران سودمند است و نیز میکوشد ملل را با یکدیگر نزدیک و در آتیه آنها را بهم در آمیزد، ولی میخواهد باین هدف نه از راه اعمال قهر بلکه از راه اتحاد مطلقاً آزاد و برادرانه توده های کارگر و رنجبر کلیه ملل نائل آید.

هر چه جمهوری روسیه دموکراتیک تر باشد و هر چه با موفقیت بیشتری به صورت جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان متشکل گردد بهمان نسبت نیروی کشش داوطلبانه توده های رنجبر کلیه ملل بسوی این جمهوری پرتوان تر خواهد بود.

آزادی کامل جدا شدن، وسیعترین خودمختاری محلی (و ملی)، تضمینهای دقیقاً پژوهش شده حقوق اقلیت ملی - چنین است برنامه پرولتاریای انقلابی.

ملی کردن بانکها و سندیکاهای

سرمایه داران

۱۵. مادامکه اکثریت قاطع اهالی بضرورت انقلاب سوسیالیستی پی نبرده اند، حزب پرولتاریا بهیچ وجه نمیتواند در کشور دهقانان خرده پا «معمول داشتن» سوسیالیسم را هدف خود قرار دهد. ولی فقط سفسطه جویان بورژوا که در پس پرده ای از الفاظ «شبه مارکسیستی» پنهان شده اند، میتوانند این حقیقت را وسیله توجیه سیاستی قرار دهند که موجب تعویق آن اقدامات فوری انقلابی خواهد شد که از لحاظ عملی موجباتش کاملاً فراهم شده و غالباً هنگام جنگ بوسیله یک سلسله از دولتهای بورژوازی عملی گردیده و برای مبارزه با قحطی و اختلال کامل و قریب الوقوع اقتصادی ضرورت مبرم دارد.

در مورد اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین و تمام بانکها و سندیکاهای سرمایه داران یا بهر حال برقراری کنترل فوری شوراهای نمایندگان کارگران بر آنها و قس علیهذا که بهیچوجه معنایش «معمول داشتن» سوسیالیسم نیست، باید بی چون و چرا پافشاری بعمل آید و این اقدامات حتی الامکان از طریق انقلابی بموقع اجرا گذارده شود. بدون این اقدامات که فقط گامهائی بسوی سوسیالیسم بوده و از نظر اقتصادی کاملاً قابل اجرا است، التیام جراحات وارده از جنگ، اجتناب

از خطر ورشکستگی امریست محال و حزب پرولتاریای انقلابی از دست اندازی به سودهای فوق العاده هنگفت سرمایه داران و بانکداران که بخصوص بنحوی فضاحت آمیز «از قَبَل جنگ» سود می اندوزند - هرگز خودداری نخواهد کرد.

وضع کار در انترناسیونال

سوسیالیستی

۱۶. تکالیف بین المللی طبقه کارگر روسیه اکنون با نیروی خاصی در ردیف نخستین قرار می گیرد.

در این ایام فقط تنبل ها ممکن است به انترناسیونالیسم سوگند یاد نکنند، والا حتی شوینیست های دفاع طلب، حتی آقایان پلخانف و پوترسف و حتی کرنسکی خود را انترناسیونالیست مینامند. بهمین جهت تکالیف حزب پرولتاریا مبنی بر اینکه انترناسیونالیسم در کردار را با کمال وضوح و دقت و صراحت در نقطه مقابل انترناسیونالیسم در گفتار قرار دهد، جنبه مبرمتری بخود میگیرد. پیامهای خشک و خالی بکارگران کلیه کشورها، اطمینان های پوچ به وفاداری خویش نسبت به انترناسیونالیسم، تلاش در راه برقراری مستقیم یا غیر مستقیم «نویه» برای وارد عمل شدن پرولتاریای انقلابی کشورهای محارب مختلف، تقلا برای عقد قرارداد «سازش» بین سوسیالیستهای کشورهای محارب درباره مبارزه انقلابی، دست و پا برای تشکیل کنگره های سوسیالیستی بمنظور فعالیت در راه صلح و غیره و غیره - همه اینها از لحاظ معنای ابژکتیف خود، هر قدر هم که صاحبان اینگونه عقاید، اینگونه تلاشها و اینگونه نقشه ها صدیق باشند، فقط مشتی عبارت پردازی و در بهترین حالات آرزوهای ساده لوحانه و خیراندیشانه ایست که تنها بدرد این میخورد که شوینیست ها فریب توده ها را در لفافه آن استتار نمایند. سوسیال شوینیستهای فرانسه، که در شیوه های حقه بازی پارلمانی از هر کس ماهرتر و کارکشته ترند اکنون دیر زمانیست با شرکت در کابینه هائیکه به جنگ امپریالیستی مشغولند و با رأی دادن به اعتبارات یا وامها (همان عملی که چخیدزه، اسکولف، تسره تلی و استکلف در روزهای اخیر در روسیه کرده اند) و نیز با مقاومت در مقابل مبارزه انقلابی در کشور خود و غیره و غیره حدنصاب عبارت پردازی پرآب و تاب و پرطمطراق پاسیفیستی و انترناسیونالیستی را که با خیانت بینهایت وقیحانه ای نسبت به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم توام است، شکسته اند.

خوش قلبان اغلب محیط بیدادگری و سببیت جنگ جهانگیر امپریالیستی را از یاد می برند. این محیط - عبارت پردازی را تحمل نمی کند و به آرزوهای معصومانه و خیراندیشانه پوزخند میزند.

انترناسیونالیسم در کردار – یکی و فقط یکی است و آنهم کار بیدریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی) از این مبارزه و این خط مشی و فقط این خط مشی، بدون استثناء در تمام کشورها است. بقیه تماماً فریب و مانیلوویسم (۲۰۱) است.

جنبش بین المللی سوسیالیستی و کارگری طی بیش از دو سال جنگ در کلیه کشورهای سه جریان بوجود آورده و هر کس از زمینه واقعی شناسائی این سه جریان و تجزیه و تحلیل آنها و مبارزه پیگیر در راه جریان انترناسیونالیستی در کردار عدول نماید، – خود را به ناتوانی و زبونی و اشتباه محکوم نموده است.

این سه جریان عبارتند از:

۱) سوسیال شوینیستها، یعنی سوسیالیستهای در گفتار و شوینیستهای در کردار. اینها افرادی هستند که «دفاع از میهن» را در جنگ امپریالیستی (و مقدم بر همه در جنگ امپریالیستی فعلی) تصدیق مینمایند.

این افراد دشمنان طبقاتی ما هستند و به بورژوازی گرویده اند.

از این قبیلند اکثریت رهبران رسمی سوسیال دموکراسی رسمی در کلیه کشورهای یعنی: حضرات پلخانف و شرکاء در روسیه؛ شیدمانها در آلمان؛ رنودل، گد، سامبا در فرانسه؛ بیسولانتی و شرکاء در ایتالیا؛ هایدمان، فابینها (۲۰۲) و «لیبوریستها» (رهبران «حزب کارگر» (۲۰۳) در انگلستان؛ برانتینگ و شرکاء در سوئد؛ ترولسترا و حزب وی در هلند؛ استاوانینگ و حزب وی در دانمارک؛ ویکتور برگر و سایر «مدافعین میهن» در آمریکا و نظائر آنها.

۲) جریان دوم که باصطلاح «مرکز» نامیده میشود و افرادی هستند که بین سوسیال شوینیستها و انترناسیونالیستهای در کردار در نوسانند.

افراد «مرکز» همه سوگند یاد میکنند و خدا را بشهادت میطلبند که مارکسیست و انترناسیونالیست و طرفدار صلح، طرفدار هرگونه «فشار» بر دولت ها، طرفدار هرگونه «مطالبه» ای از دولت خود درباره اینکه «این دولت اراده ملت را نسبت به صلح آشکار سازد»، طرفدار هرگونه کارزاری بنفع صلح غیر الحاق طلبانه و غیره و غیره – و طرفدار صلح با سوسیال شوینیستها هستند. «مرکز» طرفدار «وحدت» است، مرکز مخالف با انشعاب است.

«مرکز» – عرصه عبارت پردازی های خیراندیشانه خرده بورژوائی، انترناسیونالیسم در گفتار و اپورتونیسم جبونانه و خوش خدمتی در برابر سوسیال شوینیستهای در کردار است.

اصل مطلب در اینستکه «مرکز» بضرورت انقلاب برضد دولتهای خودی ایمان ندارد، آنرا تبلیغ نمیکند، به مبارزه انقلابی بیدریغ مشغول نیست و با رذیلانه ترین بهانه هائی که طنین مافوق «مارکسیستی» دارد از زیر بار این مبارزه شانه خالی میکند.

سوسیال شوینیستها دشمنان طبقاتی ما و بورژواهایی در داخل جنبش کارگری هستند. آنها قشری از کارگران و گروه‌ها و زمره‌هایی از کارگران هستند که در واقعیت امر از طرف بورژوازی خریداری شده (بهترین حقوقها، مشاغل آبرومند و غیره) و به بورژوازی خود کمک میکنند تا ملتهای کوچک و ضعیف را غارت نماید و مختنق سازد و برای تقسیم غنائم سرمایه داری پیکار کند.

افراد «مرکز» جامد فکرانی هستند که در شرایط قانونیت فاسد زنگ زده اند و در محیط پارلمانتاریسم و غیره تباه گردیده اند، کارمندانی هستند که بکرسیهای گرم و نرم و کار «آرام» عادت کرده اند از نقطه نظر تاریخی و اقتصادی آنها قشر مخصوصی را تشکیل نمیدهند، آنها فقط نمودار انتقالی هستند بین مرحله سperi شده جنبش کارگری در فاصله زمانی سالهای ۱۸۷۱-۱۹۱۴ که بخصوص از لحاظ فن مورد لزوم پرولتاریا، یعنی فن کار آهسته، پیگیر و منظم تشکیلاتی در مقیاس وسیع و بسیار وسیع نتایج گرانبهائی ببار آورده است و مرحله جدیدیکه از هنگام نخستین جنگ جهانی امپریالیستی ضرورت عینی پیدا کرده و عصر انقلاب اجتماعی را آغاز نهاده است.

لیدر اصلی و نماینده «مرکز» کارل کائوتسکی است که از برجسته ترین اتوریته های انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و نمونه ارتداد کامل از مارکسیسم و سست عنصری بیسابقه و نیز نمونه پست ترین تزلزلات و خیانت ها از اوت سال ۱۹۱۴ می باشد. کسانیکه جریان «مرکز» را تشکیل میدهند عبارتند از: کائوتسکی، هاآزه، لده بور، فراکسیون باصطلاح «همبستگی کارگری یا کار» (۲۰۴) در مجلس رایشتاک؛ در فرانسه لونگه، پرسمان و بطور کلی آنهایی که مینوریتها (۲۰۵) (منشویک) نامیده میشوند؛ در انگلستان فیلیپ اسنوودن، رامزی ماکدونالد و بسیاری از رهبران دیگر «حزب مستقل کارگر» (۲۰۶) و نیز قسمتی از حزب سوسیالیست بریتانیا (۲۰۷) موریس هیلکوئیت و بسیاری دیگر در آمریکا؛ توراتی، تره وس، مودیلیانی و غیره در ایتالیا؛ روبرت گریم و سایرین در سوئیس؛ ویکتور آدلر و شرکاء در اتریش؛ حزب کمیته تشکیلات، آکسلرد، مارتف، چخیدزه، تسره تلی، و غیره _ در روسیه و قس علیهذا.

البته افرادی هم گاهی، بدون اینکه خود متوجه باشند، از موضع سوسیال شوینیسم به موضع «مرکز» و بالعکس میروند. هر مارکسیستی میدانند که علی رغم انتقال آزاد افراد از یک طبقه به طبقه دیگر باز طبقات از یکدیگر متمایزند؛ همینطور هم علی رغم انتقال آزاد افراد از یک جریان بجریان دیگر و علی رغم تلاش و کوشش برای آمیختن جریانها با یکدیگر، باز جریانها در زندگی سیاسی از یکدیگر متمایزند.

۳) جریان سوم عبارت است از انترناسیونالیستهای در کردار که نظریات آنها را بهتر از همه «جناح چپ سیمروالد» (۲۰۸) بیان میکند (ما بیانیه مورخه سپتامبر سال ۱۹۱۵ آنرا به ضمیمه

این جزوه به چاپ میرسانیم تا خوانندگان بتوانند در متن اصلی با پیدایش جریان مزبور آشنا شوند).

مهمترین علامت مشخصه این جریان: گسیختگی کامل پیوند خواه با سوسیال شوینیسیم و خواه با «مرکز». مبارزه انقلابی بیدریغ برضد دولت امپریالیستی خودی و بورژوازی امپریالیستی خودی. پرنسیپ این جریان: «دشمن اصلی در همان کشور خودی است». مبارزه بیرحمانه علیه شیرین زبانی های سوسیال پاسیفیستی (سوسیال پاسیفیست ها - سوسیالیست در گفتار و پاسیفیست بورژوازی در کردار هستند؛ پاسیفیست های بورژوازی آرزوی یک صلح ابدی بدون برانداختن یوغ و سلطه سرمایه را دارند) و علیه هرگونه عذر تراشی به مناسبت جنگ کنونی برای نفی امکان یا بجا و بموقع بودن مبارزه انقلابی پرولتاریا و انقلاب پرولتاری سوسیالیستی.

برجسته ترین نمایندگان این جریان: در آلمان، «گروه اسپارتاک» یا «گروه انترناسیونال» (۲۰۹) که کارل لیبکنخت سمت عضویت آنرا دارد. کارل لیبکنخت نامدارترین نماینده این جریان و نماینده انترناسیونال پرولتاری جدید و حقیقی است.

کارل لیبکنخت کارگران و سربازان آلمان را دعوت نمود سلاح را بسوی دولت خود برگردانند. کارل لیبکنخت این دعوت را آشکارا از پشت تریبون پارلمان (رایشستاگ) بعمل آورد. و سپس با اوراکی که بطور نهانی با شعار «مرده باد دولت» به چاپ رسیده بود، به دمونستراسیونی که در میدان پوتسدام، یکی از بزرگترین میدانهای برلن، تشکیل شده بود رفت. او را بازداشت کردند و بزندان با اعمال شاقه محکومش ساختند. او اکنون در زندان اعمال شاقه آلمان بسر میبرد، همانگونه که صدها و شاید هزارها تن از سوسیالیستهای حقیقی آلمان بخاطر مبارزه برضد جنگ در زندانها بسر میبرند.

کارل لیبکنخت در نطقها و نوشته های خود نه تنها برضد پلخانف ها و پوترسف های خودی (شیدمانها، لژینها، داویدها و شرکاء) بلکه برضد افراد مرکز خودی، یعنی چخیدزه ها و تسره تلیهای خودی (برضد کائوتسکی، هاآزه، لده بور و شرکاء) نیز بیرحمانه مبارزه می نمود.

کارل لیبکنخت و دوستش اتوروله دو نفری در بین صد و ده نماینده انضباط را زیر پا گذاشتند و «وحدت» با «مرکز» و شوینیسیتها را بر هم زدند و برضد همه بپا خاستند. تنها لیبکنخت است که نماینده سوسیالیسم و آرمان پرولتاری و انقلاب پرولتاری می باشد. طبق گفته صحیح روزا لوکزامبورگ (ایضاً عضو «گروه اسپارتاک» و یکی از پیشوایان آن) بقیه سوسیال دموکراسی آلمان سراپا لاشه متعفن است.

گروه دیگری که در آلمان در کردار انترناسیونالیست هستند اعضاء روزنامه «سیاست کارگر» منتشره در برمن میباشند.

آنهاییکه در فرانسه به انترناسیونالیستهای در کردار از همه نزدیکترند لوریو و دوستان او

میباشند (بوردرون و مرهیم به سرایش سوسیال پاسیفیسم در غلطیدند) و همچنین هانری کیلبوی فرانسوی است که مجله «فردا» را در ژنو منتشر مینماید؛ در انگلستان، روزنامه «تردیونیونیست» و قسمتی از اعضای حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب مستقل کارگر (از قبیل ویلیام رسل که آشکارا دعوت نمود با رهبرانی که بسوسیالیسم خیانت نموده اند قطع علاقه شود) و همچنین ماکلین آموزگار و سوسیالیست اسکاتلندی که حکومت بورژوازی انگلستان او را بجرم مبارزه انقلابی برضد جنگ به اعمال شاقه محکوم نموده است؛ صدها سوسیالیست دیگر انگلستان نیز بهمین جرائم در زندانها بسر می برند. اینها و فقط اینها انترناسیونالیست های در کردار هستند؛ در آمریکا «حزب سوسیالیست کارگر» (۲۱۰) و آن عناصری از «حزب سوسیالیست» اپورتونیست (۲۱۱) که از ژانویه سال ۱۹۱۷ شروع به انتشار روزنامه «انترناسیونالیست» نموده اند؛ در هلند حزب «تریونیستها» (۲۱۲) که روزنامه «تریبون» را منتشر میسازند (پانه کوک، گرمان گورتر، وین کوپ و هانریت رولاند هوست، این حزب در سیمروالد جزو مرکز بود ولی حالا به ما گرویده است)؛ در سوئد حزب جوانان یا دست چپی ها (۲۱۳) با رهبرانی از قبیل لیند هاگن، توره نرمان، کارلسون، اشترم و ز. هگلوند که در سیمروالد شخصاً در تأسیس «جناح چپ سیمروالد» شرکت نموده و اکنون بجرم مبارزه انقلابی برضد جنگ بزدان محکوم شده است؛ در دانمارک تریر و دوستانش، که از حزب «سوسیال دموکرات» دانمارک که بکلی بیک حزب بورژوازی بدل شده و استائونینگ وزیر در رأس آن قرار دارد خارج شده اند؛ در بلغارستان «تس نیاکها» (۲۱۴) در ایتالیا کنستانتین لادزاری دبیر حزب و سراتی سردبیر روزنامه «به پیش» ارگان مرکزی حزب از همه نزدیکترین لادزاری رادک، گانتسکی و سایر رهبران سوسیال دموکراسی که بتوسط «هیئت مدیره ایالتی» متشکل شده است؛ روزا لوکزامبورگ تیشکو و سایر رهبران سوسیال دموکراسی که بتوسط «هیئت مدیره کل» متشکل شده است، در سوئیس آن دست چپی هائی که متن نامه «رفراندوم» (ژانویه سال ۱۹۱۷) را برای مبارزه با سوسیال شوینیستها و «مرکز» کشور خویش تنظیم کردند و در کنگره سوسیالیستی شهرستان زوریخ که در ۱۱ فوریه سال ۱۹۱۷ در تس تشکیل شد قطعنامه ای اصولی - انقلابی (۲۱۵) علیه جنگ پیشنهاد نمودند؛ در اتریش جناح چپ دوستان جوان فریدریک آدار که گاه در باشگاه «کارل مارکس» در وین فعالیت میکردند، این باشگاه اکنون از طرف حکومت سراپا مرتجع اتریش که فریدریک آدلر را بخاطر تیراندازی قهرمانانه (گرچه چندان سنجیده هم نبود) بسوی یک وزیر بهلاکت می رساند بسته شده است.

سخن برسر خرده اختلافی که بین چپ ها نیز وجود دارد، نیست بلکه بر سر وجود جریانست. حقیقت اینستکه در عصر جنگ هولناک امپریالیستی، انترناسیونالیست در کردار بودن کار آسانی نیست. عده چینی افرادی کم است ولی تمام آینده سوسیالیسم فقط بسته بوجود آنها است؛ فقط آنها هستند که فاسد کنندگان توده ها نبوده بلکه پیشوایان توده ها هستند.

تفاوت بین سوسیال دموکراتهای فرمیست و انقلابی و بطور کلی بین سوسیالیست ها ناگزیر می بایستی در شرایط جنگ امپریالیستی دچار تغییراتی گردد. کسیکه فعالیت خود را به «خواست هائی» از دولت های بورژوازی در مورد عقد پیمان صلح یا «آشکار ساختن اراده ملت‌ها نسبت به صلح» و غیره محدود مینماید، در عمل به پرتگاه رفرم طلبی می‌غلتد. زیرا مسئله جنگ از نظر عینی فقط بطور انقلابی مطرح است.

برای خروج از جنگ و عقد یک پیمان صلح دموکراتیک و غیر تحمیلی و رها کردن ملت‌ها از قید پرداخت میلیاردها سود به آقایان سرمایه دارانی که از قبل «جنگ» سود می اندوزند هیچ راهی جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

از حکومت‌های بورژوازی میتوان و باید انواع مختلف رفرم‌ها را طلب نمود ولی تا شخص به مانیلویسم و فرمیسم دچار نشده باشد نمیتواند از این افراد و طبقات که با هزاران رشته سرمایه امپریالیستی بسته شده اند بطلبد، این رشته ها را بگسلند و حال آنکه بدون یک چنین گسستنی تمام گفتگوهای مربوط به جنگ برضد جنگ عبارت پردازیهای پوچ و فریبنده خواهد بود.

«کائوتسکیست‌ها» یعنی افراد «مرکز» – در گفتار انقلابی و در کردار فرمیست هستند – در گفتار انترناسیونالیست و در کردار دستیاران سوسیال شوینیسم هستند.

ورشکستگی انترناسیونال سیمروالد، –

تأسیس انترناسیونال سوم ضروری است

۱۷. انترناسیونال سیمروالد از همان آغاز خود در موضع متزلزل «کائوتسکیستی» و «مرکز» قرار گرفت و بالنیجه جناح چپ سیمروالد مجبور گشت بی درنگ خود را کنار بکشد و مجزا گردد و بیانیه ای از جانب خود صادر کند (که در سوئیس بزبانهای روسی، آلمانی و فرانسه بچاپ رسیده است).

نقص عمده انترناسیونال سیمروالد و علت ورشکستگی آن (زیرا از لحاظ مسلکی و سیاسی دچار ورشکستگی شده است) تزلزل و بی تصمیمی در مورد مهمترین مسئله ایست که از لحاظ کار عملی معین کننده همه چیز است، این مسئله گسیختن کامل پیوند با سوسیال شوینیسم و انترناسیونال سوسیال شوینیستی قدیمی است که واندرولد و هوئیس مانس در لاهه (هلند) و سایرین بر رأس آن قرار دارند.

در نزد ما هنوز نمیدانند که اکثریت سیمروالد را همان کائوتسکیست‌ها تشکیل میدهند. و حال آنکه این یک مسئله اساسی است که نمیتوان آنرا بحساب نیارود و در اروپای باختری اکنون همه از آن آگاهند. حتی هیلمان شوینیست و آنهم شوینیست افراطی آلمان (که البته «سوسیال

دموکرات» و طرفدار دو آتشه «وحدت» سوسیال دموکراسی است، این سردبیر روزنامه سرپا شونیستی «همیتس» و یکی از دبیران مجله سرپا شونیستی «کولوکول» متعلق به پاروس مجبور شد در جرأت اعتراف کند که مرکز با «کائوتسکیسم» و اکثریت سیمروالد هر دو یکی است.

و اما پایان سال ۱۹۱۶ و آغاز سال ۱۹۱۷ این قضیه را بطور قطعی محرز ساخت. باوجود تقبیح سوسیال پاسیفیسم در بیانیه کینتال (۲۱۶) تمام جناح راست سیمروالد، تمام اکثریت سیمروالد بورطه سوسیال پاسیفیسم درغلطیدند: کائوتسکی و شرکاء ضمن یک سلسله برآمدهای خود در ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷؛ بوردرون و مرهیم در فرانسه هنگامی که یکدلانه، باتفاق سوسیال شونیستها به قطعنامه های پاسیفیستی حزب سوسیالیست (دسامبر سال ۱۹۱۶) و «کنفدراسیون کل کار» (یعنی سازمان کشوری اتحادیه های کارگری فرانسه) در همان دسامبر سال ۱۹۱۶ رأی می دادند؛ توراتی و شرکاء در ایتالیا که در آنجا تمام حزب موضع سوسیال پاسیفیستی را اشغال کرده است و توراتی شخصاً در نطق ۱۷ دسامبر سال ۱۹۱۶ تا جائی «لغزید» (البته نه برحسب تصادف) که عباراتی ناسیونالیستی برای آرایش جنگ امپریالیستی بکار برد.

روبرت گریم، صدر سیمروالد و کینتال، در ژانویه سال ۱۹۱۷ برضد انترناسیونالیستهای در کردار با سوسیال شونیستهای حزب خود (گریلیخ، بفلوگر، گوستاو مولر و سایرین) متحد گردید. این رفتار دو پهلو و دورویانه اکثریت سیمروالد در جریان دو جلسه سیمروالدیست های کشورهای مختلف که در ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷ برپا بود، رسماً از طرف انترناسیونالیستهای دست چپ چند کشور تقبیح گردید: از طرف مونزبورگ دبیر سازمان بین المللی جوانان و سردبیر روزنامه عالی انترناسیونالیستی موسوم به «انترناسیونال جوانان»؛ زینوویف نماینده کمیته مرکزی حزب ما؛ ک. رادک از حزب سوسیال دموکرات لهستان («هیئت مدیره ایالتی»); هارتشین سوسیال دموکرات آلمان، عضو «گروه اسپارتاک».

به پرولتاریای روس خیلی چیزها داده شده است؛ در هیچ جای جهان مانند روسیه طبقه کارگر هنوز موفق نشده است دامنه انرژی انقلابی را تا این حد بسط دهد. ولی به هر کس خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته میشود.

تحمل منجلا ب سیمروالد از این پس غیرممکن است. بیش از این نمیتوان بخاطر «کائوتسکیستهای» سیمروالد با انترناسیونال شونیستی پلخائف ها و شیدمانها در حالت نیمه ارتباط ماند. باید فوراً پیوند را با این انترناسیونال گسست. باید فقط بمنظور کسب اطلاع در سیمروالد ماند.

باید بویژه ما و بخصوص اکنون، بدون درنگ انترناسیونال پرولتاری، انقلابی جدیدی تأسیس نمائیم یا بعبارت صحیحتر ترسی نداشته باشیم از اینکه با صدای رسا اعتراف نمائیم که این انترناسیونال

اکنون تأسیس شده و در حال عمل است.

این انترناسیونال – انترناسیونال آن «انترناسیونالیستهای در کردار» است که من در بالا دقیقاً آنها را نام بردم. آنها و فقط آنها هستند که فاسد کننده توده ها نبوده بلکه نماینده توده های انترناسیونالیست انقلابی هستند.

اگر تعداد این قبیل سوسیالیستها قلیل هم باشد، بگذار هر کارگر روسی از خود سؤال کند که مگر در آستان انقلاب فوریه – مارس سال ۱۹۱۷ تعداد انقلابیهای آگاه در روسیه زیاد بود؟ آنچه در خور اهمیت است تعداد نیست بلکه بیان صحیح عقاید و سیاست پرولتاریای واقعاً انقلابی است. مطلب برسر، «اعلام» انترناسیونالیسم نیست بلکه برسر اینست که حتی در دشوارترین مواقع بتوان انترناسیونالیست در کردار بود.

خود را با امید به سازش ها و کنگره های بین المللی فریب ندهیم. مادامکه جنگ امپریالیستی ادامه دارد روابط بین المللی در منگنه آهنین دیکتاتوری نظامی بورژوازی امپریالیست فشرده میشود. وقتی که حتی میلیوکف «جمهوری خواه»، که مجبور است وجود حکومت فرعی شورای نمایندگان کارگران را تحمل نماید، در آوریل سال ۱۹۱۷ اجازه نداد فرینس پلاتن سوسیالیست سوئیس، دبیر حزب، انترناسیونالیست، شرکت کننده سیمروالد و کیتال بروسیه بیاید و حال آنکه نامبرده همسترش روس و برای دیدن اقوام همسر خود میخواست بروسیه بیاید، و ضمناً در ریگا هم در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت کرده بود و بهمین مناسبت در روسیه زندانی شده و برای آزادی خود بحکومت تزاری وثیقه داده بود و اکنون میخواست این وثیقه را پس بگیرد، – باری وقتی میلیوکف «جمهوری خواه» در آوریل سال ۱۹۱۷ در روسیه قادر بانجام چنین کاری بود، آنوقت میتوان قضاوت کرد که وعده و وعیدها، عبارت پردازیها و بیانیه های بورژوازی در باره صلح بدون الحاق طلبی دارای چه ارزشی است.

و اما توقیف ترتسکی از طرف حکومت انگلستان؟ ممانعت از خروج مارتف از سوئیس و امیدواری به کشاندن او بانگلستان که در آنجا همان سرنوشت ترتسکی در انتظار اوست؟ خود را دچار توهم نکنیم، خود را فریب ندهیم.

اکنون که ثابت شده است حتی از استکهلم اجازه نمیدهند سوسیالیستهای وفادار به انترناسیونالیسم نزد ما بیایند و نمیگذارند حتی نامه های آنها برسد و حال آنکه این عمل کاملاً امکان پذیر است و سانسور نظامی نیز فعال مایشائی مطلق دارد، دیگر «به انتظار» کنگره ها یا انجمنهای بین المللی نشستن معنایش خیانت به انترناسیونالیسم است.

حزب ما باید بانتظار ننشیند و بیدرنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کند. در اینصورت صدها سوسیالیست در زندانهای آلمان و انگلستان نفسی براحت خواهند کشید، «هزاران و باز هم هزاران کارگر آلمانی که اکنون اعتصاب و دمونستراسیون برپا میکنند و ویلهلم رذل و راهزن از آنها در

هراس است، در اوراق مخفی تصمیم ما، اعتماد برادرانه ما را نسبت به کارل لیبنکخت و فقط نسبت باو و نیز تصمیم ما را مبنی بر اینکه اکنون هم علیه «دفاع طلبی انقلابی» مبارزه نمائیم خواهند خواند و با این خواندن ایمان آنها نسبت بانترناسیونالیسم انقلابیشان راسخ خواهد شد.

به هر کس خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته میشود. هیچ کشوری در جهان اکنون مثل روسیه اینقدر از آزادی برخوردار نیست. از این آزادی استفاده کنیم ولی نه برای موعظه پشستیبانی از بورژوازی یا از «دفاع طلبی انقلابی» بورژوائی بلکه برای تأسیس جسورانه و شرافتمندانه، پرولتاری و لیبنکختی انترناسیونال سوم، انترناسیونالی که دشمن آشتی ناپذیر خائنین سوسیال شوینیست و افراد متزلزل «مرکز» نیز باشد.

۱۸. در اینکه راجع به وحدت سوسیال دموکراتهای روسیه جای هیچگونه سخنی نمیتواند باشد، پس از شرح فوق، دیگر حاجتی بتوضیح زیاد نیست.

بهتر است همانطور که لیبنکخت رفتار کرد دو نفری باقی ماند _ که معنایش باقیماندن با پرولتاریای انقلابی است _ ولی حتی برای یک دقیقه هم فکر وحدت با حزب کمیته تشکیلات، با چخیدزه و تسره تلی را که با پوترسف در روزنامه «رابوچایا گازتا» ائتلاف مینمایند و در کمیته اجرائیه شورای نمایندگان کارگران برله وام رأی میدهند (۲۱۷) و تا مرحله «دفاع طلبی» سقوط کرده اند _ بخود راه نداد.

بگذار مرده ها خود مرده های خود را دفن کنند.

هرکس میخواهد به متزلزلین کمک کرده باشد ابتدا خود از تزلزل دست بر دارد.

حزب ما باید چه عنوانی داشته باشد تا از نظر

علمی صحیح باشد و از نظر سیاسی بروشن

ساختن ذهن پرولتاریا کمک کند؟

۱۹. حال به آخرین قسمت که مربوط به عنوان حزب ماست می پردازم. ما باید خود را حزب کمونیست بنامیم _ همانگونه که مارکس و انگلس خود را مینامیدند.

ما باید تکرار کنیم که مارکسیست هستیم و ملاک عمل ما «مانیفست کمونیست» است که سوسیال دموکراسی آنرا در دو نکته اساسی تحریف نموده و به آن خیانت ورزیده است: (۱) کارگران میهن ندارند: «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی خیانت بسوسیالیسم است؛ (۲) آموزش مارکسیسم در باره دولت مورد تحریف انترناسیونال دوم قرار گرفته است.

عنوان «سوسیال دموکراسی»، همانطور که ضمناً مارکس هم در سال ۱۸۷۵ بکرات در «انتقاد از برنامه گتا» ثابت کرده و انگلس در سال ۱۸۹۴ با بیان ساده تری آنرا تکرار نموده از نقطه نظر

علمی نادرست است. بشر از مرحله سرمایه داری فقط میتواند مستقیماً مرحله سوسیالیسم یعنی مرحله تملک همگانی وسائل تولید و توزیع محصولات به نسبت کار افراد گام گذارد. ولی حزب ما از این دورتر نگاه میکند: سوسیالیسم ناگزیر باید بتدریج رشد نموده مرحله کمونیسم گام گذارد که بر پرچم آن نوشته شده است: «از هر کس طبق استعدادش، بهر کس طبق نیازش».

این است برهان اول من.

برهان دوم: قسمت دوم عنوان حزب ما (سوسیال - دموکراتها) نیز از نظر علمی صحیح نیست. دموکراسی یکی از اشکال دولت است. و حال آنکه ما مارکسیست ها با هرگونه دولتی مخالفیم. پیشوایان انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) یعنی حضرات پلخانف، کائوتسکی و امثالهم مارکسیسم را مبتذل و تحریف نموده اند.

مارکسیسم برخلاف آنارشیسم، به ضرورت دولت برای انتقال به سوسیالیسم معترفست، ولی (که وجه تمایز با کائوتسکی و شرکاء هم در همین است) نه دولتی نظیر جمهوری دموکراتیک پارلمانی عادی بورژوازی بلکه دولتی نظیر کمون ۱۸۷۱ پاریس و نظیر شوراهای نمایندگان کارگران در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷.

برهان سوم من: زندگی و انقلاب اکنون در کشور ما، البته بشکل ضعیف و در حالت جنینی عملاً یک چنین «دولت» جدیدی بوجود آورده که دولت بمعنای خاص کلمه نیست. این دیگر مسئله ایست مربوط به عمل توده ها نه اینکه تنها تئوری پیشوایان. دولت، بمعنای خاص آن، فرمانروائی بر توده ها بتوسط دسته هائی از افراد مسلح مجزا از مردم است.

دولت نوین در حال پیدایش ما نیز دولت است زیرا دسته های افراد مسلح برای ما لازم است. نهایت درجه نظم برای ما لازم است. لازم است هر گونه تلاش ضد انقلاب را خواه از طرف تزار باشد و خواه از طرف بورژوازی گوچکفی بیرحمانه سرکوب نمائیم.

اما دولت نوین در حال پیدایش ما دیگر یک دولت بمعنای خاص کلمه نیست زیرا در یک سلسله از نقاط روسیه این دسته های افراد مسلح - خود توده یعنی تمام مردم هستند نه کسانی که بر سر آنها گماشته شده باشند، از آنها مجزا، ممتاز و عملاً تعویض ناپذیر باشند.

باید بجلو نگریم نه بعقب، نباید به آن دموکراسی عادی بورژوازی نگریم که بوسیله ارگانهای سلطنتی یعنی ارگانهای قدیمی اداره امور پلیس، ارتش و کارمندان دولت سلطه بورژوازی را تحکیم مینماید.

باید بجلو یعنی به دموکراسی نوین در حال پیدایش نگریم که جنبه دموکراسی بودن خود را از دست میدهد، زیرا دموکراسی عبارتست از سلطه مردم و مردم مسلح خود نمی توانند بر خود سلطه داشته باشند.

اطلاق کلمهٔ دموکراسی بر حزب کمونیست نه فقط از نظر علمی صحیح نیست، بلکه اکنون پس از مارس ۱۹۱۷ بمثابة چشم بندی است که بر دیدهٔ مردم انقلابی زده میشود و مانع آن است که این مردم آزادانه، جسورانه و به رأی خود بنای نوین یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر نمایندگان را بمثابة یکتا قدرت «دولت» و بمثابة مبشر «زوال» هرگونه دولتی، بپا دارند.

برهان چهارم من: باید پایهٔ حساب خود را بر موقعیت عینی جهانی سوسیالیسم نهاد. این موقعیت با موقعیت سالهای ۱۸۷۱-۱۹۱۴ تفاوت دارد، که در آن مارکس و انگلس آگاهانه با اصطلاح نادرست و اپورتونیستی «سوسیال دموکراسی» موافقت میکردند. زیرا در آنزمان، پس از شکست کمون پاریس، تاریخ کار تشکیلاتی و تهذیبی را در دستور روز قرار داده بود. کار دیگری در بین نبود: آنارشئیستها نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ اقتصادی و سیاسی نیز جداً براه خطا میرفتند (و میروند). آنارشئیستها شرایط زمان را بطرز نادرستی ارزیابی نمودند و موقعیت جهانی را درک نکردند: سودهای امپریالیستی، کارگر انگلیسی را فاسد کرده بود، کمون پاریس درهم شکسته شده بود، جنبش ملی بورژوازی در آلمان (در ۱۸۷۱) تازه به پیروزی رسیده بود و روسیه نیمه فئودالی در خواب دیرین بود.

مارکس و انگلس شرایط زمان را بطرز صحیحی بحساب آوردند، موقعیت بین المللی را درک کردند و به وظایف دوران پیشروی بطئی بسوی انقلاب اجتماعی پی بردند.

پس ما هم به وظایف و خصوصیات دوران جدید پی ببریم. از آن نا مارکسیستهای که مارکس دربارهٔ آنها میگوید «من تخم ازدها فشاندم ولی حاصلی جز خراطین بر نگرفتم» تقلید نکنیم. ضرورت عینی سرمایه داری که در جریان رشد خود بمرحله امپریالیسم رسیده است، موجب پیدایش جنگ امپریالیستی گردید. جنگ همهٔ بشریت را به لب پرتگاه و بسرحد نابودی تمام فرهنگ یعنی بهیمیت کشانده و باز هم میلیونهای بیشمار دیگری از افراد را به نابودی تهدید میکند.

راه چاره ای جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

و آنوقت در لحظه ای که این انقلاب آغاز میگردد و خائفانه، با تزلزل، ناآگاهانه و با حس اعتماد فوق العاده ای نسبت به بورژوازی نخستین گامهای خود را برمیدارد - در چنین لحظه ای اکثریت (این حقیقت است، این فاکت است) پیشوایان «سوسیال دموکراسی»، پارلمان نشینهای «سوسیال دموکرات» و روزنامه های «سوسیال دموکرات» - که هم اینها ارگانهای اعمال نفوذ بر مردمند - بسوسیالیسم خیانت ورزیده، راه ارتداد از سوسیالیسم را در پیش گرفته و به بورژوازی ملی «خویش» گرویده اند.

توده ها دچار آشفتگی هستند، گمراه شده اند، دستخوش فریب این سران گردیده اند. و هر آینه ما عنوان قدیمی و کهنه شده ای را که همانند خود انترناسیونال دوم پوسیده شده

است حفظ نمائیم موجبات ترغیب این فریب و تسهیل آنرا فراهم ساخته ایم! راست است که «بسیاری» از کارگران مفهوم سوسیال دموکراسی را بدرستی درک می کنند ولی وقت آن است که ما تشخیص میان سوژکتیف و ابژکتیف را بیاموزیم. از نظر سوژکتیف این کارگران سوسیال دموکرات وفادارترین پیشوایان توده های پرولتاریا هستند. ولی وضع ابژکتیف، وضع جهانی چنانست که عنوان سابق حزب فریب توده ها را تسهیل مینماید، پیشروی را مانع می شود، زیرا توده در هر قدم، در هر روزنامه و در هر فراکسیون پارلمانی، پیشوایان یعنی افرادی را می بیند که بانگشان رساتر و کارشان پرآوازه تر است، — و همه آنها «ایضا سوسیال دموکرات» هستند، همه آنها «طرفدار وحدت» با خائنین به سوسیالیسم یعنی سوسیال شوینیستها هستند و همه آنها همان براتهای کهنه ای را ارائه میدهند که «سوسیال دموکراسی» صادر نموده است...

و اما براهین مخالف کدامست؟.. «ما را با کمونیستهای آنارشیست مخلوط خواهند کرد»... پس چرا ما از مخلوط شدن با سوسیال — ناسیونال ها، سوسیال لیبرالها و با رادیکال — سوسیالیستها، که در فریب بورژوا مابانه توده ها پیشروترین و ماهرترین حزب بورژوازی جمهوری فرانسه است، نمیترسیم؟.. «توده ها با حزب سوسیال دموکرات خود مأنوس شده و کارگران نسبت به آن «علاقه» پیدا کرده اند»...

این یگانه برهان است ولی این برهانی است که هم علم مارکسیسم را پشت گوش میاندازد، هم وظائفی را که فردا در انقلاب مطرح خواهد شد، هم موقعیت ابژکتیف سوسیالیسم جهانی را، هم ورشکستگی ننگین انترناسیونال دوم را و هم زیانی را که گروه «ایضا سوسیال دموکراتها» یعنی کسانی که پرولتاریا را احاطه کرده اند به کار عملی وارد میسازند.

این برهان — برهان جمود فکری است، برهان خمود است، برهان رخوت است.

و حال آنکه ما میخواهیم ساختمان جهان را تغییر دهیم. ما میخواهیم به جنگ امپریالیستی جهانگیری خاتمه دهیم که صدها میلیون تن گرفتار آند، و منافع صدها میلیارد سرمایه با آن در آمیخته و جنگی است، که بدون انقلاب پرولتاری یعنی بزرگترین انقلاب تاریخ بشری نمیتوان آنرا با یک صلح حقیقتاً دموکراتیک پایان رساند.

آنوقت ما خود از خود میترسیم و جامه «مأنوس» و «نازنین» و چرکین را بر تن نگاه میداریم. وقت آن رسیده است که جامه چرکین را از تن بدر کنیم و جامه تمیزی دربر نمائیم.

پتروگراد، ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷.

پسگفتار

رساله من در اثر ویرانی اقتصادی و آماده نبودن چاپخانه های پتروگراد برای کار کهنه شده است. رساله در ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷ نوشته شده و امروز که ۲۸ ماه مه است هنوز از طبع خارج نشده است!

این رساله بعنوان یک طرح پلاتفرم برای ترویج نظریات من در برابر کنفرانس کشور حزب ما یعنی حزب کارگر بلشویک سوسیال دموکرات روسیه نوشته شده بود. این رساله که در چند نسخه ماشین شده قبل از کنفرانس و در جریان کنفرانس بین اعضای حزب پخش شده بود، بهر حال تا اندازه ای تأثیر خود را بخشید ولی اکنون دیگر کنفرانس ۲۴-۲۹ آوریل ۱۹۱۷ بسر رسیده و قطعنامه هایش مدتهاست منتشر شده است (رجوع شود به ضمیمه شماره ۱۳ روزنامه «سالداتسکایا پراودا») و خواننده دقیق بسهولت مشاهده خواهد کرد که متن رساله من اکثراً طرح اولیه این قطعنامه هاست.

برای من فقط این باقی میماند اظهار امیدواری کنم که رساله من برای توضیح قطعنامه های مزبور متضمن فایده ای خواهد بود و سپس در روی دو نکته مکث نمایم.

من در صفحه ۲۷ پیشنهاد میکنم باید فقط بمنظور کسب اطلاع در سیمروالد ماند(۶*) کنفرانس در این نکته با من موافقت نکرد و من مجبور شدم علیه قطعنامه مربوط به انترناسیونال رأی دهم. هم اکنون با وضوح تمام دیده میشود که کنفرانس دچار اشتباه گردیده است و جریان حوادث بسرعت آنرا اصلاح خواهد نمود. ما با باقیماندن در سیمروالد (ولو علی رغم تمایل خود) در امر تعویق تأسیس انترناسیونال سوم شریک میشویم؛ ما بطور غیر مستقیم تأسیس آنرا بتأخیر می اندازیم، زیرا سیمروالد که از لحاظ مسلکی و سیاسی حکم مرده را پیدا کرده مانند سرباری دست ما را بند نموده است.

وضع حزب ما در برابر کلیه احزاب کارگر سراسر جهان اکنون چنانست که موظفیم بیدرنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کنیم. بجز ما اکنون کس دیگری نیست اینکار را انجام دهد و تعویق آنها زیانبخش است. اگر ما فقط بمنظور کسب اطلاع در سیمروالد باقی میماندیم بلافاصله دست خود را برای یک چنین تأسیسی باز میگذاریم، (در عین حال اگر اوضاع و احوال امکان استفاده از سیمروالد را هم میداد قادر باستفاده از آن بودیم).

ولی اکنون، در نتیجه اشتباه کنفرانس، مجبوریم حداقل تا ۵ ژوئیه سال ۱۹۱۷ بطور پاسیف در انتظار بنشینیم (یعنی تا موعد دعوت کنفرانس سیمروالد؛ باز اگر یک بار دیگر این موعد را بتأخیر نیاندازند خوبست! زیرا تاکنون یکبار آنرا بتأخیر انداخته اند...)

ولی تصمیمی که کمیته مرکزی حزب ما باتفاق آراء پس از کنفرانس اتخاذ نمود و در شماره

۵۵ «پراودا» مورخه ۱۲ ماه مه بچاپ رسید نیمی از این اشتباه را اصلاح کرد: مقرر شد در صورتیکه سیمروالد به مشاوره با وزراء اقدام نماید ما از آن خارج شویم. من بخود اجازه میدهم اظهار امیدواری کنم که نیمه دوم اشتباه نیز همینکه ما نخستین شورای بین المللی «دست چپی ها» («جریان سوم») یا «انترناسیونالیستهای در کردار». رجوع شود به ص ۲۳-۲۵ این رساله(۷*) را فرا خوانیم بزودی اصلاح خواهد شد.

نکته دومی که باید روی آن مکث نمود تشکیل «کابینه ائتلافی» ۶ ماه مه سال ۱۹۱۷ است. رساله در این مورد بخصوص کهنه بنظر میرسد.

ولی در حقیقت امر، همانا در این مورد است که رساله بهیچوجه کهنه نشده است. این رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذاشته که منشویکها و ناردنیکها که شش وزیر بعنوان گروگان در مقابل ده وزیر سرمایه داران داده اند شدیداً از آن هراسانند. و همانا بهمین جهت که رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذارده کهنه نشده است، زیرا شرکت تسره تلی و چرنف و شرکاء در کابینه فقط بمیزان ناچیزی شکل سازش شورای پتروگراد را با دولت سرمایه داران تغییر داده است و من در رساله خود عمداً در صفحه ۸ تأکید کردم که «آنچه در اینمورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده بلکه پشتیبانی در عمل است»(۸*).

هر روز با وضوح بیشتری ثابت میشود که تسره تلی و چرنف و شرکاء همانا فقط گروگانهای سرمایه داران هستند و دولت «نونوار شده» بهیچوجه نمیخواهد هیچیک از وعده های خود را چه در رشته سیاست خارجی و چه در رشته سیاست داخلی اجرا کند و نمیتواند هم اجرا کند. چرنف و تسره تلی و شرکاء خودکشی سیاسی کرده اند و به دستیاران سرمایه داران بدل شده اند و عملاً انقلاب را خفه میکنند، کرنسکی چنان در غلطیده که علیه توده ها از قوه جبریه استفاده میکند (رجوع شود به صفحه ۹ رساله: «گوچکف عجالتاً فقط تهدید میکند که علیه توده ها به قوه قهریه متوسل خواهد شده»(۹*)) و حال آنکه بر کرنسکی لازم آمد این تهدیدها را عملی کند...).

چرنف و تسره تلی و شرکاء از نظر سیاسی هم خود و هم احزاب خود یعنی حزب منشویکها و اس ارها را فنا ساختند. روز بروز مردم با وضوح بیشتری این نکته را درک خواهند نمود.

کابینه ائتلافی _ فقط یک لحظه انتقالی از سیر تکامل آن تضادهای اساسی طبقاتی انقلاب ماست که من در رساله خود باختصار تحلیل کرده ام. ادامه این جریان برای مدتی مدید ممکن نیست. یا باید بقیهرا یعنی در تمام جهات بسوی ضد انقلاب رفت و یا باید بجلو رفت یعنی به کار انتقال قدرت حاکمه به طبقات دیگر پرداخت. بهنگام انقلاب و در شرایط جنگ جهانی امپریالیستی نمیتوان در جا ایستاد.

ن. لنین

پتربورگ _ ۲۸ ماه مه ۱۹۱۷

* زیرنویسها

- (۶*) رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۶۷ مترجم. ﴿از بند ۱۷ تا بند ۱۸، حجت. ب﴾.
- (۷*) رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۶۵-۴۶۶ مترجم. ﴿از بند ۱۶، بخش ۳ تا بند ۱۷، ح. ب﴾.
- (۸*) رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۵۹-۴۶۰ مترجم. ﴿از بند ۶ تا بند ۷، ح. ب﴾.
- (۹*) رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۶۰ مترجم. ﴿از بند ۷ تا بند ۸، ح. ب﴾.

* توضیحات

(۱۹۹) کادت یعنی حزب دموکرات مشروطه طلب. این حزب، حزب عمده بورژوازی روسیه یعنی حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب بود که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت. کادتها که دموکراتیسم جعلی را وسیله استتار خود قرار داده و حزب خود را حزب «آزادی خلق» نامیده بودند، میکوشیدند دهقانانرا بسوی خود جلب کنند. آنها سعی داشتند تزاریسم را با شکل سلطنت مشروطه حفظ نمایند. کادتها بعدها به حزب بورژوازی امپریالیستی تبدیل شدند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر کادتها برضد جمهوری به توطئه ها و طغیانهای ضد انقلابی دست زدند.

(۲۰۰) گریه واسکا گوش میکند ولی از خوردن دست برنمیدارد. از داستان کریلف موسوم به «گریه و آشپز» اقتباس شده است.

(۲۰۱) مانیلویسم - از نام مانیلف مالک مشتق شده است. مانیلف یکی از شخصیت های کتاب گوگل موسوم به «ارواح مرده» است که مظهر خیال بافی بی اساس است.

(۲۰۲) فابینها - اعضاء اصلاح طلب سازمان اپورتونیستی «جمعیت فابینها» که در سال ۱۸۸۴ از طرف گروه روشنفکران بورژوازی در انگلستان تأسیس شده بود. این جمعیت به نام سردار رومی فابین کونکتاتور («کند کار») موسوم بود که بداشتن تاکتیک انتظار و استنکاف از نبردهای قطعی شهرت داشت. لنین میگوید جمعیت فابین «کامل ترین مظهر اپورتونیسم و سیاست لیبرالی کارگری است». فابینها پرولتاریا را از مبارزه طبقاتی منصرف مینمودند و انتقال مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم را از طریق اجرای اصلاحات جزئی موعظه میکردند. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) فابینها خط مشی سوسیال شوینیسم را در پیش گرفتند.

(۲۰۳) حزب کارگر - در سال ۱۹۰۰ بعنوان اتحاد سازمانهای کارگری یعنی تردئونینونها و احزاب و گروه های سوسیالیستی تأسیس گردید و هدف آن ایجاد فراکسیون کارگری در پارلمان بود. این

اتحاد به «کمیتة فراکسیون کارگری» موسوم بود و در سال ۱۹۰۶ نام خود را تغییر داد و به حزب کارگر «لیبوریت» موسوم گردید. حزب لیبوریت که از لحاظ ایدئولوژی و تاکتیک خود، اپورتونیست ترین سازمانها و «تا مغز استخوان بورژوازی» است (گفتهٔ لینن) سیاست همکاری طبقاتی با بورژوازی را تعقیب میکند. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) لیدرهای حزب لیبوریت خط مشی سوسیال شونیستی را در پیش گرفتند و همانطور که لینن گفته است «همدست راهزنی های امپریالیستی» شدند.

حزب لیبوریت در سالهای ۱۹۲۴، ۱۹۲۹ و ۱۹۴۵ بحکومت رسید و کابینه هائی از خود تشکیل داد که همه سیاست امپریالیسم انگلستان را تعقیب میکردند. کابینهٔ لیبوریتی که در سال ۱۹۴۵ تشکیل شد چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی خود برنامهٔ ارتجاعی امپریالیست های انگلستان را عملی میکرد. لیدرهای دست راست لیبوریت ها که در ماهیت امر عمال امپریالیسم آمریکا هستند دارای خط مشی ضد شوروی بوده و بر ضد نیروهای صلح، دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه میکنند.

(۲۰۴) «همبستگی کارگری یا کار» – "Arbeitsgemeinschaft" («گروه سوسیال دموکرات کار») – سازمان مرکزین آلمان که در مارس سال ۱۹۱۷ بتوسط نمایندگان ریشتاگ که از فراکسیون سوسیال دموکرات در ریشتاگ جدا شده بودند، تشکیل گردید. این گروه هستهٔ اساسی حزب مستقل سوسیال دموکرات مرکزین آلمان بود که در سال ۱۹۱۷ تشکیل گردید. این حزب سوسیال شونیستهای آشکار را تبرئه میکرد و از حفظ وحدت با آنان دم میزد.

(۲۰۵) مینریترها یا لونگیستها – اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه که در سال ۱۹۱۵ تأسیس گردیده است. لونگیستها (یعنی طرفداران لونگهٔ سوسیال فرمیست) دارای نظریات سانتریستی بودند و نسبت به سوسیال شونیسم سیاست سازشکارانه ای داشتند.

در دوران نخستین جنگ جهانی لونگیستها خط مشی سوسیال پاسیفیستی در پیش گرفتند. لونگیستها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا میخواندند ولی در کردار دشمنان آن بودند. آنها سیاست آشتی طلبی خود را با سوسیال شونیستها ادامه داده و از صلح غارتگرانهٔ ورسای پشتیبانی میکردند. لونگیست ها در کنگرهٔ حزب سوسیالیست فرانسه که در دسامبر سال ۱۹۲۰ در تور برپا شد و جناح چپ در آن پیروز گردید، در اقلیت ماندند و باتفاق فرمیست های آشکار از حزب جدا شدند و به انترناسیونال کذائی دو و نیم ملحق گردیدند و پس از برهم خوردن آن به انترناسیونال دوم باز گشتند.

(۲۰۶) (Independent Labour Party) «حزب مستقل کارگر انگلستان» در سال ۱۸۹۳ تأسیس شد. جمس کایر – هاردی، ر. ماکدونالد و عده ای دیگر در رأس این حزب بودند. حزب مستقل کارگر که مدعی بود در سیاست خود مستقل از احزاب بورژوازی است، در حقیقت امر «مستقل از

سوسیالیسم و وابسته به لیبرالیسم بود (لنین). در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) حزب مستقل کارگر ابتدا بیانه ای برضد جنگ صادر نمود (۱۳ اوت سال ۱۹۱۴) ولی بعداً در فوریه سال ۱۹۱۵ در کنفرانس سوسیالیستهای کشورهای آنتانت در لندن اعضاء حزب مستقل کارگر به قطعنامه ای که در کنفرانس سوسیال شوینیستها صادر شده بود پیوستند. از این بعد لیدرهای این حزب با عبارت پردازیهی پاسیفیستی ماهیت خود را پرده پوشی کرده در عمل خط مشی سوسیال شوینیستی را در پیش گرفتند. لیدرهای حزب مستقل کارگر بعد از تأسیس انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۱۹ تحت فشار توده های حزبی که بسمت چپ متمایل شده بودند تصمیم به خروج از انترناسیونال دوم گرفتند. در سال ۱۹۲۱ اعضاء حزب مستقل کارگر به انترناسیونال گدائی دو و نیم داخل شدند و پس از انحلال آن مجدداً به انترناسیونال دوم گرویدند.

(۲۰۷) (B. S. p. .. British Social Party) - حزب سوسیالیست بریتانیا در سال ۱۹۱۱ در شهر منچستر تأسیس یافت. هسته این حزب را فدراسیون سوسیال دموکرات تشکیل میداد که در سال ۱۸۸۴ بوجود آمده بود (هایندمان، هاری کولچ و توماس مان و عده دیگر در رأس این فدراسیون قرار داشتند). این فدراسیون بعداً نام خود را تغییر داد و به حزب سوسیال دموکرات موسوم گردید. حزب سوسیالیست بریتانیا کارهای تبلیغی و ترویجی خود را مطابق با روح مارکسیسم عملی میکرد و حزبی بود «غیر اپورتونیستی و واقعاً مستقل از لیبرالها» (لنین). کم عده ای و جدائی حزب از توده ها تا اندازه ای به آن جنبه سکتاریستی میداد.

در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) در این حزب دو جریان پدید آمد: یکی - جریان آشکار سوسیال شوینیستی که هایندمان در رأس آن قرار داشت و دیگری جریان انترناسیونالیستی که اینگپین و رشتین و عده دیگر در رأس آن بودند. در آوریل سال ۱۹۱۶ در حزب انشعاب روی داد. هایندمان و طرفدارانش در اقلیت قرار گرفتند و از حزب خارج شدند. از این زمان بعد در رأس حزب سوسیالیست بریتانیا عناصر انترناسیونالیست قرار گرفتند که علیه جنگ امپریالیستی مبارزه میکردند. حزب سوسیالیست بریتانیا مبتکر تأسیس حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود که در سال ۱۹۲۰ صورت رسمی بخود گرفت. اکثریت اعضاء سازمانهای حزب سوسیالیست بریتانیا به حزب کمونیست داخل شدند.

(۲۰۸) جناح چپ سیمروالد - در آغاز سپتامبر سال ۱۹۱۵ در سیمروالد (سوئیس) در نخستین کنفرانس سوسیالیستی انترناسیونالیستها بتوسط لنین تأسیس گردید. لنین این کنفرانس را «گام نخست» در راه ترقی جنبش بین المللی بر ضد جنگ نامید. بلشویکها تحت رهبری لنین در کنگره چپ سیمروالد یگانه خط مشی صحیح و کاملاً پیگیر را داشتند. در این گروه انترناسیونالیستهای ناپیگیر هم وجود داشتند.

(۲۰۹) «گروه انترناسیونال» بتوسط ک. لیبکنخت، ر. لوکزامبورگ، ک. ستکین، ف. مرینگ و سایر

سوسیال دموکراتهای چپ آلمان در آغاز نخستین جنگ جهانی تأسیس گردید. بعدها این گروه نام اتحاد «اسپارتاکوس» بخود گرفت. اسپارتاکیستها در بین توده ها برضد جنگ امپریالیستی به تبلیغات انقلابی می پرداختند و سیاست غارتگرانه امپریالیسم آلمان و خیانت رهبران سوسیال دموکرات را فاش مینمودند. ولی اسپارتاکیستها یا عناصر دست چپ آلمان در مهمترین مسائل تئوری و سیاسی از اشتباهات نیمه منشیوکی مبری نبودند. آنها تئوری نیمه منشیوکی امپریالیسم را بسط و توسعه میدادند؛ اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بمفهوم مارکسیستی آن (یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل) را رد میکردند، امکان جنگهای ملی آزادیبخش را در عصر امپریالیسم نفی مینمودند، به نقش حزب انقلابی کم بها میدادند و در برابر جنبش خود بخودی سر فرود میآوردند. لنین در آثار خود موسوم به «در باره رساله یونی - اوس» و «درباره کاریکاتور مارکسیسم و «اکونومیسم امپریالیستی»» و غیره و استالین در نامه خود تحت عنوان «درباره پاره ای از مسائل تاریخ بلشویسم» اشتباهات عناصر چپ آلمان را مورد انتقاد قرار داده اند. اسپارتاکیستها در سال ۱۹۱۷ به حزب مستقل مرکزین آلمان داخل شدند ولی استقلال تشکیلاتی خود را حفظ نمودند. پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در آلمان اسپارتاکیستها با «اعضای حزب مستقل» قطع پیوند کردند و در دسامبر همین سال حزب کمونیست آلمان را تأسیس نمودند.

(۲۱۰) «حزب سوسیالیست کارگر آمریکا» - در سال ۱۸۷۶ از طریق درآمیختن شعب آمریکائی انترناسیونال اول و حزب کارگر سوسیال دموکرات و یک سلسله از گروه های سوسیالیست ایالات متحده آمریکا، تأسیس گردیده بود. اکثریت اعضای حزب از مهاجرین بودند. حزب کارگر سوسیالیست آمریکا دارای جنبه سکتاریستی بود و هرگز با توده وسیع ارتباطی نداشت. در سالهای نخستین جنگ جهانی حزب کارگر سوسیالیست آمریکا به انترناسیونال متمایل گردید.

(۲۱۱) لنین اقلیت انقلابی حزب سوسیالیست آمریکا (حزب اصلاح طلب اپورتونیستی) را که در سال ۱۹۰۱ تأسیس شده بود در نظر دارد. اقلیت انقلابی دارای خط مشی انترناسیونالیستی بود و علیه جنگ امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) برآمد میکرد و تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه جناح چپ را تشکیل داد که در سال ۱۹۲۱ مبتکر ایجاد حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا گردید و هسته اساسی آن بود.

اکثریت دست راست حزب سوسیالیست آمریکا در دوران نخستین جنگ جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) جنگ امپریالیستی را موجه جلوه گر میساخت و از سیاست امپریالیسم آمریکا پشتیبانی می نمود. امروز حزب سوسیالیست آمریکا سازمان سکتاریستی کم عده ایست که از سوسیال رفرمیستها، تروتسکیستها و خائنین دیگر طبقه کارگر تشکیل میگردد و عامل محافل ارتجاعی امپریالیستی ایالات متحده آمریکا است.

(۲۱۲) لنین حزب سوسیال دموکرات هلند را که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شده بود، حزب

«تریبونست» مینامید. تریبونستها در آغاز کار جناح چپ حزب کارگر سوسیال – دموکرات هلند را تشکیل میدادند و ارگان آنها روزنامه «تریبون» ("De Tribune") بود که در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد. در سال ۱۹۰۹ تریبونستها از حزب کارگر سوسیال دموکرات اخراج شدند و حزب مستقل را تشکیل دادند. تریبونستها جناح چپ جنبش کارگری هلند را تشکیل میدادند ولی حزب انقلابی پیگیر نبودند. تریبونستها در سال ۱۹۱۸ در امر تشکیل حزب کمونیست هلند شرکت داشتند. روزنامه «تریبون» از سال ۱۹۰۹ ارگان حزب سوسیال دموکرات هلند بود ولی از سال ۱۹۱۸ ارگان حزب کمونیست شد. در سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ روزنامه مزبور تحت عنوان «فلکسداهبلاد» («روزنامه مردم») انتشار می یافت.

(۲۱۳) لنین جریان چپ را در سوسیال دموکراسی سوئد حزب جوانها و یا دست چپهای سوئد مینامید. در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی «جوانها» نظریات انترناسیونالیستی داشتند و به جناح چپ سیمروالد گرویدند و در ماه مه سال ۱۹۱۷ حزب دست چپ سوسیال دموکرات سوئد را تشکیل دادند. در کنگره سال ۱۹۱۹ این حزب، تصمیم گرفتند به انترناسیونال کمونیستی بپیوندند. جناح انقلابی حزب در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست سوئد را تشکیل داد و داخل کمینترن شد.

(۲۱۴) «تس نیاکها» – حزب انقلابی کارگر سوسیال دموکرات بلغارستان که در سال ۱۹۰۳ پس از انشعاب حزب سوسیال دموکرات تأسیس گردید. مؤسس و رهبر «تس نیاکها» د. بلاگوف بود و سپس شاگردان بلاگوف – گ. دیمیتروف، و. کالارف و دیگران در رأس «تس نیاکها» قرار گرفتند. در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ «تس نیاکها» بمبارزه برضد جنگ امپریالیستی برخاستند. در سال ۱۹۱۹ «تس نیاکها» داخل انترناسیونال کمونیستی شدند و حزب کمونیست بلغارستان را تشکیل دادند.

(۲۱۵) قطعنامه نامبرده را لنین نوشت و از طرف سوسیال دموکراتهای چپ سوئیس به کنگره شهرستان سازمان سوسیال دموکرات زوریخ تسلیم نمود.

(۲۱۶) منظور بیانیه ایست تحت عنوان «خطاب به مللی که خانه خرابشان میسازند و به فنایشان می برند». این بیانیه در دومین کنفرانس بین المللی «سیمروالد» که از ۲۴ تا ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در کینتال (سوئیس) بر پا بود، بتصویب رسید. (برای اطلاع از اهمیت کنفرانس کینتال و بیانیه ای که در این کنفرانس بتصویب رسید، رجوع شود به ترجمه فارسی کتاب «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی» چاپ مسکو ص ۲۷۰-۲۷۱).

(۲۱۷) لنین اخذ رأی منشویکها را در جلسه کمیته اجرائیه شورای پتروگراد مورخه ۷ آوریل سال ۱۹۱۷ درباره پشتیبانی از «وام در راه رهائی» که حکومت موقت برای تأمین مخارج جنگی صادر نموده بود در نظر دارد.

﴿ادامه دارد﴾